



جنگ تجاری جهانی ترامپ



جنگ تجاری جهانی ترامپ: آمریکا تاب نیاورد که جنگ تجاری به راه انداخت، اما داری اشتباه کشنده خواهد بود

هوانگ جینگ: پروفسور برجسته دانشگاه مطالعات خارجی شانگهای
دینگ ییفان: معاون پیشین مؤسسه تحقیقات توسعه جهانی مرکز تحقیقات توسعه شورای دولتی
لیو یانگ شنگ: پژوهشگر ارشد اندیشکده تای هو

[ترجمه مجله جنوب جهانی](#)

ترامپ بار دیگر جنگ تجاری بی‌سابقه‌ای را علیه بیش از 180 کشور و منطقه در سراسر جهان به راه انداخته است. این جنگ تعرفه‌ای تهاجمی تا کجا پیش خواهد رفت؟ نظام تجارت جهانی چه ضربه‌ای خواهد خورد؟ چین به عنوان مدافع سرسخت نظم اقتصادی جهان، چگونه ضمن حفظ منافع ملی، فشارها را به فرصت تبدیل خواهد کرد؟

سالن پخش زنده آکادمی مشاهده، پروفیسور برجسته دانشگاه مطالعات خارجی شانگهای، هوانگ جینگ، پژوهشگر مؤسسه تحقیقات توسعه جهانی مرکز تحقیقات توسعه شورای دولتی، دینگ بیفان، و پژوهشگر ارشد اندیشکده تای‌هو، لیو یانگ‌شنگ را دعوت کرده است تا جنگ تعرفه‌ای ترامپ را از زوایای اقتصاد آمریکا، نظام تجارت جهانی و ژئوپلیتیک تحلیل کنند.

[تنظیم / وبگاه خبری "چاینا اوبزرور"، دونگ شیائو، چن جیاوویی]

آمریکا تاب نیاورد، ترامپ این بود که "جنگ تعرفه‌ای جهانی" را به راه انداخت. هوانگ جینگ: ترامپ در مسئله تعرفه به تمام دنیا اعلان جنگ داده است، من آن را "جنگ تعرفه‌ای جهانی" می‌نامم. تأثیر این تعرفه‌ها در مقایسه با دفعه قبل بسیار بزرگتر خواهد بود. ترامپ می‌خواهد چه کار کند؟ منطق او برای به راه انداختن جنگ تعرفه‌ای چیست؟ می‌خواهد به چه هدفی دست یابد؟ با وجود اینکه او اغلب رفتارهای دیوانه‌واری از خود نشان می‌دهد، اما من او را احمق نمی‌دانم. او حتماً هدفی دارد و دلیلی برای این کارش وجود دارد.

لیو یانگ‌شنگ: به نظر من، [آمریکا] دیگر تاب نیاورد. بدهی ملی آمریکا نزدیک به 37 تریلیون دلار شده و همچنان در حال افزایش است؛ کسری بودجه دولت نیز غیرقابل تحمل شده و در سال 2024 به 1.8 تریلیون دلار رسیده است؛ همچنین کسری تجاری به 1.2 تریلیون دلار رسیده و این نیز غیرقابل تحمل است.

بنابراین، ترامپ می‌خواهد به هر وسیله‌ای، چه تعرفه و چه هر ابزار دیگری، پول به دست آورد. او از هر روشی که بتواند پول جمع کند استفاده خواهد کرد. بنابراین، اصلاً نیازی نیست که در نظر بگیریم آیا این کار او منطقی است یا خیر، یا اینکه آیا با قواعد علم اقتصاد سازگار است یا نه. او به هیچ‌کدام از اینها اهمیت نمی‌دهد، فقط می‌خواهد با زور پول بگیرد. بنابراین، در نهایت، مسئله فقط پول است.

از آنجایی که آمریکا از سال 2008 به بعد پول زیادی چاپ کرده است، اکنون به جایی رسیده که بازپرداخت آن غیرممکن است. بنابراین، آنها اکنون به دنبال این هستند که چگونه می‌توانند پول به دست آورند. به نظر من، این هدف ترامپ است.

دینگ بیفان: من با نظر آقای لیو موافقم. هدف ترامپ از این کار افزایش درآمد مالی است. او اخیراً با یک سری مشکلات حل‌نشده مواجه شده است. یکی از بزرگترین مشکلات، هزینه‌های بدهی مالی دولت آمریکا است که بسیار زیاد است، در حالی که درآمد مالی بسیار کم است.

بسیاری از افرادی که در پشت صحنه از سیاست‌های ترامپ حمایت می‌کنند، از جمله مشاور اقتصادی او، استیون منوچین، اخیراً سخنرانی‌ای در اندیشکده هادسون در آمریکا داشته‌اند که در رسانه‌ها بازتاب زیادی داشته است؛ مشاور تجاری او، پیتر ناوارو، نیز نظراتی را ابراز کرده است. به طور خلاصه، از اطلاعاتی که از سوی تیم ترامپ منتشر می‌شود، می‌توان چنین منطقی را حدس زد.

یک منطق دیگر این است که آمریکا اکنون با مشکلات زیادی روبرو است. "گردن قرمزهای" کمربند زنگ‌زده به طور گسترده شروع به مصرف مواد مخدر کرده‌اند. چرا ترامپ اینقدر بر سر مسئله فنتانیل با چین درگیر است؟ به این دلیل که فنتانیل در اصل بخشی از سنتز داروها بود، اما بعداً مشخص شد که می‌توان از آن به عنوان ماده مخدر استفاده کرد.

اما در واقع، مشکل از نظام درمانی آمریکا ناشی می‌شود، جایی که پزشکان عمداً برای بسیاری از بیماران داروهای حاوی فنتانیل زیادی تجویز می‌کنند و بیماران پس از مصرف به فنتانیل معتاد می‌شوند. ترامپ همه این مسائل را ناشی از افول صنعت آمریکا می‌داند.

تیم ترامپ در دوران رقابت‌های انتخاباتی نیز از مسئله فنتانیل استفاده می‌کرد. باید گفت که ترامپ در میان تمام روسای جمهور آمریکا، کسی است که جدی‌ترین تعهدات انتخاباتی خود را عملی کرده است. معمولاً روسای جمهور آمریکا پس از انتخاب شدن، وعده‌های انتخاباتی خود را جدی نمی‌گیرند، اما از دولت اول ترامپ مشخص بود که او بیشترین وعده‌های انتخاباتی را عملی کرده است و این بار نیز همینطور است. زیرا او در دوران رقابت‌های انتخاباتی وعده داده بود که مسئله فنتانیل را حل کند، صنعتی‌سازی مجدد آمریکا را پیش ببرد و جنگ تجاری به راه اندازد، و اکنون همه این کارها را انجام داده است.

ترامپ یک دیدگاه بسیار ساده دارد: ببینید، همه کشورهای شما با من مازاد تجاری دارید و شما از من سود می‌برید. چرا از من سود می‌برید؟ به این دلیل که به بازار من چشم دارید. پس متاسفم،

اکنون دیگر به شما اجازه نمی‌دهم به این راحتی وارد بازار من شوید، بنابراین شروع به افزایش تعرفه‌ها می‌کنم.

اما پس از افزایش تعرفه‌ها، ترامپ همچنان فکر می‌کند که دیگران به دنبال راهی برای ورود به بازار آمریکا خواهند بود، بنابراین او یک شرط گذاشت: اگر به اینجا بیاید و تولید کنید، من مالیات شما را نیز کاهش می‌دهم. اکنون او شروع به کاهش مالیات شرکت‌ها و ارائه برخی سیاست‌های ترجیحی برای سرمایه‌گذاری در بخش تولید کرده و دولت نیز برخی یارانه‌ها را پرداخت می‌کند.

به این ترتیب، او می‌تواند با تکیه بر سرمایه‌گذاری خارجی به صنعتی‌سازی مجدد آمریکا کمک کند. این ایده آل ترامپ است. فاکسکان و تی‌اس‌ام‌سی به آمریکا می‌آیند و سرمایه‌گذاری می‌کنند، من نه تنها به شما یارانه می‌دهم، بلکه مالیات شما را نیز کاهش می‌دهم، پس شما می‌آیید. اما اگر اینطور عمل شود، کسری بودجه که بیشتر و بیشتر می‌شود، پس چگونه این کسری جبران خواهد شد؟ از طریق تعرفه‌ها.

آنها همچنین محاسباتی انجام داده‌اند که اگر آمریکا بر مازاد تجاری خود با سایر کشورها تعرفه وضع کند، سالانه 300 تا 400 میلیارد دلار درآمد خواهد داشت، به این معنی که دولت آمریکا 400 میلیارد دلار درآمد مالیاتی اضافی کسب خواهد کرد. و سپس با این بخش از درآمد مالیاتی، می‌توان کسری ناشی از یارانه‌ها و کاهش مالیات را جبران کرد.

هزینه سالانه یارانه‌ها و کاهش مالیات 500 میلیارد دلار است، در حالی که من می‌توانم 400 میلیارد دلار از تعرفه‌ها جمع‌آوری کنم و 100 میلیارد دلار دیگر از جاهای دیگر پیدا کنم، و به این ترتیب مشکل حل می‌شود.

بنابراین، ترامپ خیلی خوب فکر کرده است. نمی‌توان گفت که هیچ منطقی در این کار او وجود ندارد، اما او تجارت مدرن را به شدت دست کم گرفته است. اگر در قرن نوزدهم یا حتی بیستم بودیم، این روش ممکن بود تا حدودی منطقی باشد، زیرا در آن زمان تجارت بین‌المللی عمدتاً تجارت کالاهای نهایی بود، شما چیزی به من می‌فروختید و من چیزی به شما، همه معاملات کالاهای نهایی از این دست بود. اما تجارت بین‌المللی امروزی بیشتر تجارت کالاهای واسطه‌ای است که توسط شرکت‌های چندملیتی هدایت می‌شود.

این وضعیت در سراسر جهان صادق است، اما بین چین و آمریکا به طور ویژه مشهود است. حدود 60 درصد تجارت بین چین و آمریکا تجارت کالاهای مصرفی نهایی نیست. خرید مستقیم تلفن همراه یا خودروی چینی، تجارت کالاهای مصرفی نهایی نامیده می‌شود. فقط 40 درصد تجارت بین

شرکت‌های چینی و آمریکایی از این نوع تجارت کالاهای مصرفی نهایی است و بقیه تجارت کالاهای واسطه‌ای است.

حتی در تجارت کالاهای مصرفی نهایی نیز، بیش از نیمی از آن توسط سرمایه‌گذاری خارجی - آمریکایی، اروپایی یا ژاپنی - انجام می‌شود که پس از تولید در چین به آمریکا صادر می‌شوند. با وجود چنین زنجیره صنعتی و ساختار صادراتی پیچیده‌ای، شما می‌گویید که فقط با افزایش تعرفه‌ها می‌توانید مشکل را حل کنید، اما اصلاً اینطور نیست. بسیاری از شرکت‌های پایین‌دستی آمریکایی برای تولید به این زنجیره صنعتی وابسته هستند. اکنون شما می‌خواهید تعرفه‌ها را افزایش دهید و اگر زنجیره صنعتی آنها را قطع کنید، این شرکت‌های پایین‌دستی آمریکایی ورشکست خواهند شد. نتیجه این جنگ تجاری چیست؟ ترامپ با اصرار بر جنگ تجاری می‌خواهد صنعت آمریکا را احیا کند، اما نتیجه آن ممکن است ورشکستگی تعداد زیادی از شرکت‌های کوچک و متوسط آمریکایی باشد. زیرا زنجیره صنعتی از بین رفته و این شرکت‌ها دیگر نمی‌توانند تجارت کالاهای واسطه‌ای انجام دهند. این مانند این است که با داروی قرن نوزدهم بیماری قرن بیست و یکم را درمان کنید، که نتیجه آن مرگ خواهد بود.

بازار سهام آمریکا از ابتدای سال شروع به از دست دادن اعتماد کرده است
هوانگ جینگ: شما قبلاً گفتید که آمریکا تجربه موفقیت‌آمیزی نداشته است. ما می‌دانیم که در دهه 1980، شرکت‌های خودروسازی ژاپنی اساساً شرکت‌های خودروسازی آمریکایی را شکست دادند. در آن زمان، لایتیزر و ریگان تعرفه‌های بالایی برای ژاپن تعیین کردند و ژاپن نیز واقعاً دو شرطی را که آمریکا مطرح کرده بود، پذیرفت: اول اینکه شرکت‌های خودروسازی ژاپنی باید با شرکت‌های خودروسازی آمریکایی همکاری کنند. دوم اینکه شرکت‌های خودروسازی ژاپنی باید با هزینه خود، با سرمایه، فناوری و زنجیره صنعتی خود به آمریکا بیایند و کارخانه بسازند.

بنابراین، ما شاهد همکاری گسترده تویوتا با جنرال موتورز، مزدا با فورد و نیسان با کرایسلر بودیم. در اواخر دهه 1980 و اوایل دهه 1990، بسیاری از شرکت‌های ژاپنی که برای همکاری به آمریکا رفتند، فقط توانستند 47 درصد سهام را در اختیار بگیرند و اساساً شرکت‌های آمریکایی را نجات دادند. این بار ترامپ می‌خواهد این کار را تکرار کند، اما به دلیل محیط صنعتی آمریکا مدت‌هاست از بین رفته است، نه کارگران فنی ماهر وجود دارند و نه کل نظام مالیاتی و سرمایه‌گذاری با گذشته کاملاً متفاوت است.

یک نکته دیگر که من هم با آن موافقم این است که درآمد مالیاتی آمریکا در سال 2004، 4.92 تریلیون دلار بود، در حالی که بودجه پیشنهادی طرح کاهش مالیات و برنامه مرزی ترامپ که اخیراً توسط سنای آمریکا تصویب شده است، به دلیل اینکه ترامپ می‌خواهد به طرح کاهش مالیات سال 2017 بازگردد، احتمالاً درآمد مالیاتی این سال تنها 4.7 تریلیون دلار خواهد بود.

در حالی که درآمد تعرفه‌ای آمریکا در سال 2024 چقدر بود؟ تنها 82.9 میلیارد دلار که برای جبران 500 میلیارد دلار کسری اصلاً کافی نیست. برای رسیدن به این رقم باید 30 برابر بیشتر درآمد کسب کرد که این یک خیال‌پردازی محض است. بنابراین، او نه می‌تواند آمریکا را قوی‌تر کند و نه ثروتمندتر. برگردیم به مسئله بی‌پولی آمریکا که آقای لیو یانگ‌شنگ مطرح کردند. چرا آمریکا پول ندارد؟ پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا بزرگترین تولیدکننده و بزرگترین صادرکننده بود. در آن زمان، نظام پولی مبتنی بر استاندارد طلا بود و هنوز سلطه دلار وجود نداشت. بنابراین، آمریکا در سال 1948 "توافقنامه عمومی تعرفه و تجارت" (GATT) را ایجاد کرد که در واقع می‌خواست از مزیت‌های خود استفاده کند.

در سال 1947، آمریکا همچنین طرح مارشال را برای حمایت از اروپا و ژاپن به اجرا گذاشت. در دهه 1970، صنایع اروپا و ژاپن رشد کردند و آمریکا دیگر بزرگترین صادرکننده کالاهای صنعتی نبود. به این ترتیب، یکی از مزیت‌های آمریکا از بین رفت، اما همچنان به واردات گسترده محصولات ادامه می‌داد و در نتیجه دچار کسری تجاری شد.

پس از فروپاشی نظام برتون وودز، آمریکا در سال 1971 توافقنامه اسمیتسونین را به اجرا گذاشت و ارزش دلار را کاهش داد. ارزش پول سایر کشورها، مانند ین، مارک، پوند و فرانک، بیش از 10 درصد افزایش یافت و به این ترتیب آمریکا از بحران آن زمان عبور کرد. با این حال، آمریکا به این ترتیب سازوکاری را ایجاد کرد که بر اساس آن آمریکا مسئول چاپ پول برای خرید محصولات سایر کشورها بود. اما حجم بالای پول چاپ شده به خارج از کشور سرایر شد و نتوانست به داخل بازگردد، در نتیجه ارزش پول کاهش یافت.

آمریکا با چهار روش زندگی خوب خود را حفظ کرده است: اول، از طریق اوراق قرضه دولتی. پس از سال 1971، سلطه دلار تثبیت شد و همه از دلار استفاده می‌کردند. تجارت آزاد، بنیان سلطه دلار بود. بنابراین، آمریکا گفت شما پول به دست آورده‌اید و آن را نزد من سپرده‌گذاری کنید، من به شما سود می‌دهم. این همان اوراق قرضه دولتی آمریکا است. آمریکا با فروش اوراق قرضه دولتی زندگی می‌کند، زیرا این اوراق نقدشوندگی دارند.

دوم، آمریکا بازار محصولات نظامی را در اختیار دارد. یکی از شروط لازم برای پیمان‌های امنیتی آمریکا با ژاپن و اروپا این است که شما باید سلاح‌های مرا بخرید، چه خوب باشند چه بد، باید بخرید. سوم، آمریکا توانایی تولید و طراحی محصولات با فناوری پیشرفته را در اختیار دارد و تعداد زیادی پتنت در دست دارد.

چهارم، آمریکا با استفاده از کنترل فدرال رزرو بر نرخ ارز و بهره، جزر و مدهای نرخ بهره آمریکا را ایجاد می‌کند و با بالا و پایین بردن آن، دارایی‌های سایر کشورها را برداشت می‌کند. آمریکا در این زمینه همواره عملکرد خوبی داشته است، از جمله توافقنامه پلازا در سال 1985 که ژاپن را مجبور به افزایش ارزش ین کرد. آمریکا یک بار دیگر این بازی را انجام داد، اما ظهور چین سه مورد از این چهار روش را از بین برد.

اولاً، از دهه 1990 به بعد، آمریکا دیگر محصولات نظامی به چین نمی‌فروشد و چین خود به تولید محصولات نظامی می‌پردازد. علاوه بر این، چینی‌ها بسیار با غیرت هستند و محصولات نظامی خوبی تولید می‌کنند که علاوه بر مصرف داخلی، به خارج از کشور نیز صادر می‌کنند. کشورهایمانند پاکستان و عربستان سعودی که مشتریان سنتی آمریکا بودند، اکنون محصولات نظامی چین را می‌خرند. پس از شروع درگیری اوکراین، فروش محصولات نظامی روسیه کاهش یافت و چین نه تنها بازار خالی روسیه را پر کرد، بلکه با آمریکا نیز در حال رقابت بر سر بازار است.

ثانیاً، در زمینه فناوری پیشرفته، آمریکا در ابتدا موضوع بزرگ "حفاظت از محیط زیست" را مطرح کرد، زیرا فکر می‌کرد اگر چین نتواند از نفت و زغال سنگ استفاده کند، قطعاً سقوط خواهد کرد. اما برخلاف انتظار، چینی‌ها راه انرژی‌های نو را پیدا کردند و قیمت پنل‌های خورشیدی را به شدت کاهش دادند. اکنون قرار است قیمت تراشه‌ها نیز به شدت کاهش یابد. ببینید، شرکت تگزاس اینسترومنتز شکست خورده است. این شرکت یک تراشه 14 نانومتری را 280 دلار می‌فروشد، در حالی که ما یک تراشه 14 نانومتری را فقط 12 دلار می‌فروشیم.

در نهایت، در مورد برداشت دارایی‌ها از طریق جزر و مد نرخ بهره، چین در بحران مالی آسیا در سال‌های 1997-1998 هنگ کنگ را حفظ کرد و نشان داد که توانایی دفاع از کشور خود و جلوگیری از برداشت دارایی‌ها توسط آمریکا را دارد. البته دلایل مختلفی در این امر دخیل بود، به ویژه پس از تأسیس بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا (AIIB) در سال 2016، چین در مدیریت ذخایر ارزی خود استقلال بیشتری پیدا کرد. برداشت دارایی‌ها توسط آمریکا، حداقل در مورد چین، دیگر امکان‌پذیر نیست.

در همین حال، آمریکا همچنان به چاپ دلار ادامه می‌دهد، اما پس از چاپ دلار، مشکلات بزرگی به وجود آمده است. اول اینکه ارزش دلار به طور فزاینده‌ای کاهش می‌یابد. دوم اینکه دلارهایی که به بازارهای خارجی سرازیر شده‌اند، دیگر توسط آمریکا قابل بازگشت نیستند، حداقل نه آنطور که آمریکا انتظار دارد، یعنی دلار خرج شود و با سود بازگردد. وضعیت اوراق قرضه دولتی نیز روز به روز بدتر می‌شود و وضعیت صنایع نظامی نیز خوب نیست. بنابراین، آمریکا نگران شده است، زیرا واقعاً دیگر نمی‌تواند دوام بیاورد.

حتی طبق طرح بودجه کاهش مالیات و برنامه مرزی ترامپ که در 5 آوریل توسط سنای آمریکا تصویب شد و سقف بدهی دولت آمریکا را برای 10 سال آینده (2025 تا 2034) به 5.1 تریلیون دلار افزایش می‌دهد، اگر ترامپ با همین روش پیش برود، درآمد آمریکا در سال 2025 تنها 4.7 تریلیون دلار خواهد بود، در حالی که 7.6 تریلیون دلار هزینه خواهد داشت و 2.9 تریلیون دلار کسری بودجه ایجاد خواهد شد. او چگونه می‌تواند با این وضعیت ادامه دهد؟

با وجود اینکه آلن گرینسپن، رئیس سابق فدرال رزرو، گفته بود که ما بدهی را پرداخت نمی‌کنیم، بلکه سود آن را پرداخت می‌کنیم، اکنون اولین و بزرگترین هزینه دولت فدرال آمریکا، پرداخت سود بدهی‌ها با 1.2 تریلیون دلار است. دومین هزینه بزرگ، تأمین اجتماعی با 1 تریلیون دلار و هزینه محصولات نظامی با بیش از 900 میلیارد دلار است.

با توجه به درآمد مالیاتی و وضعیت بلندمدت آمریکا، این کشور نمی‌تواند این وضعیت را حفظ کند. بنابراین، من معتقدم که ترامپ احمق نیست و می‌داند که نظام به اصطلاح بازار آزاد که در سال 1948 ایجاد شده است، دیگر قابل حفظ نیست. به همین دلیل است که او جنگ تعرفه‌ای به راه انداخته و به تمام دنیا اعلان جنگ داده است. سپس با استفاده از موقعیت قدرتمند آمریکا، با تک تک کشورها مذاکره می‌کند و از طریق توافقنامه‌های تجاری دوجانبه‌ای که به نفع آمریکا هستند، نظام تجارت آزاد را از بین می‌برد، اما مشخص نیست که آیا به هدف خود خواهد رسید یا خیر. آنچه اکنون کاملاً مشهود است، سقوط بازار سهام آمریکا است که بسیار شدید بوده است.

من در دهه 1980 برای تحصیل به آمریکا رفتم و بسیاری از جمعه‌های سیاه، دوشنبه‌های سیاه و بحران مالی 2008 را تجربه کرده‌ام. اما این بار در مقایسه با آنچه در خاطر هست، واقعاً سقوط شدیدی بوده است. در عرض سه چهار روز کوتاه، این حجم از سقوط رخ داده است، به طوری که برخی از حامیان سرسخت ترامپ، مانند آکمن و ماسک، نیز طاقت نیاورده‌اند. در اینجا می‌خواهم از

آقای لیو بپرسم که به نظر شما علت اصلی این سقوط بازار سهام آمریکا چیست؟ پیامدهای آن چه خواهد بود؟ آیا ترامپ می‌تواند مقاومت کند؟

لیو یانگ‌شنگ: به نظر من، در واقع جنگ تعرفه‌ای تنها عامل سقوط بازار سهام آمریکا نبوده است. دو ماه پیش، ظهور ناگهانی Deepseek (یک مدل هوش مصنوعی) افسانه بازار سهام آمریکا را در هم شکست و باعث شد سرمایه‌گذاران در سراسر جهان اعتماد خود را به بازار سهام آمریکا از دست بدهند.

آمریکا پول زیادی چاپ کرده و هزینه زیادی نیز کرده است، اما در پنج سال گذشته، دو حوضچه را برای ذخیره این پول‌های چاپ شده انتخاب کرده است: یکی بازار سهام آمریکا و دیگری بیت‌کوین. ارزش‌گذاری هر دوی اینها به سطوح غیرقابل تصویری رسیده است.

به نظر من، مشکل آمریکا و مشکل بازار سهام، اساساً مشکل بازار سرمایه و مشکل بازار مالی است. اینها مسائل جامع و درهم‌تنیده‌ای هستند و دیگر نمی‌توان با یک اقدام واحد آنها را حل یا از آنها عبور کرد. در چند سال گذشته، ارزش شرکت‌هایی مانند اپل و گوگل به چهار یا پنج تریلیون دلار رسیده است که از تولید ناخالص داخلی فرانسه نیز بیشتر است و حباب قیمتی به شدت متورم شده است.

کاهش اخیر بازار سهام آمریکا یک رویداد جدید است، اما برای سرمایه‌گذاران بین‌المللی اینطور نیست. من اکنون در ابوظبی هستم و با چند تن از مدیران صندوق‌های ثروت ملی صحبت کردم و آنها عموماً نسبت به قدرت نرم و قدرت مالی آمریکا نگرش فزاینده‌ای از تردید دارند.

همه نگران این هستند که آیا آمریکا قابل اعتماد است یا خیر؟ توانایی آمریکا در بازپرداخت بدهی چگونه است؟ وضعیت کنونی با قرون نوزدهم و بیستم کاملاً متفاوت است. ما دیگر شاهد هیچ کشوری نیستیم که پس از غیرصنعتی شدن، دوباره صنعتی شود و هیچ نمونه موفق‌تری در این زمینه وجود ندارد.

آنها معتقدند که صنعتی‌سازی مجدد آمریکا غیرممکن است و آمریکا نمی‌تواند زنجیره تأمین خود را بازسازی کند. علاوه بر این، تولید امروزی دیگر فقط ساخت خودرو نیست، بلکه به فناوری پیشرفته نیز نیاز دارد. چرا شرکت TSMC اعلام کرد که می‌خواهد در آریزونا کارخانه بسازد، اما ساخت آن مدام به تعویق می‌افتد و مهندسی هم وجود ندارد؟ شرکت فاکسکان قراردادی برای ساخت کارخانه در ویسکانسین امضا کرد و انواع یارانه‌ها و حمایت‌های دولت آمریکا را دریافت کرد، اما پس از 6

سال، هنوز هم به نتیجه نرسیده است. چرا؟ با توانایی کارگران و زیرساخت‌های فعلی آمریکا، صنعتی‌سازی مجدد در کوتاه مدت غیرممکن است.

من در این سفر با چند صندوق ثروت ملی در خاورمیانه صحبت کردم و احساس کردم که آنها نیز اکنون در مورد اینکه آیا آمریکا می‌تواند به کار خود ادامه دهد یا خیر، تردید دارند و اعتماد خود را به بازار مالی آمریکا از دست داده‌اند. در نتیجه، آنها قطعاً خارج خواهند شد، یا حداقل ترکیب دارایی‌های خود را متعادل‌تر کرده و سهم آمریکا را کاهش خواهند داد.

این وضعیت در سراسر جهان نیز صادق است. اگر روند به همین شکل ادامه پیدا کند، بازار مالی آمریکا بسیار بسیار خطرناک خواهد شد. حتی اگر آمریکا اکنون جنگ تعرفه‌ای را متوقف کند، تثبیت کل بازار مالی 6 تا 9 ماه طول خواهد کشید و این کار به سرعت امکان‌پذیر نیست، زیرا اکنون همه روز به روز بیشتر به آمریکا بی‌اعتماد می‌شوند.

دینگ بیفان: من هم فکر می‌کنم وضعیت چندان امیدوارکننده نیست و احتمال دارد بازار مالی آمریکا با وضعیتی خطرناک‌تر از وضعیت فعلی روبرو شود که این مسئله ارتباط مستقیمی با جنگ تجاری دارد. حدود 7 آوریل، شایعه‌ای در فضای مجازی آمریکا منتشر شد مبنی بر اینکه ترامپ دچار تردید شده و قصد دارد تصمیم بگیرد که جنگ تعرفه‌ای را سه ماه به تعویق بیندازد و یک فرصت موقت بدهد.

پس از انتشار این شایعه، بازار سهام بلافاصله کمی صعود کرد. سپس کاخ سفید این خبر را تکذیب کرد و گفت چنین چیزی صحت ندارد و بلافاصله بازار سهام دوباره شروع به سقوط کرد. از این رو مشخص است که سقوط شدید بازار سهام آمریکا ارتباط مستقیمی با جنگ تعرفه‌ای ترامپ دارد و مردم نگران پیامدهای بعدی ناشی از جنگ تعرفه‌ای هستند، بنابراین شروع به فروش سهام کرده‌اند.

آقای لیو قبلاً اشاره کردند که حباب قیمت سهام شرکت‌های فناوری آمریکایی بسیار بزرگ بود و بعد از ظهور فناوری هوش مصنوعی چین، از Deepseek به بعد، بازار سهام آمریکا بلافاصله سقوط کرد. در ادامه، شرکت‌های بزرگ چینی به طور پیوسته هوش مصنوعی خود را معرفی کردند و بر متن‌باز بودن آن اصرار داشتند، در نتیجه سهام شرکت‌های فناوری در نزدک به شدت سقوط کرد. زیرا سرمایه‌گذاران احساس می‌کردند که بزرگترین حباب در این بخش وجود دارد و دلیل افزایش قیمت این سهام‌ها در گذشته، تبلیغات و ادعاهای مربوط به توسعه هوش مصنوعی و نیاز به سرمایه‌گذاری هنگفت در این زمینه بود.

در نهایت، فناوری‌های کاربردی هوش مصنوعی توسعه‌یافته توسط شرکت‌های چینی به خوبی فناوری‌های آمریکایی یا حتی بهتر از آنها بودند، در حالی که هزینه توسعه آنها بسیار کمتر از آمریکا بود. این امر بلافاصله یک اثر مخرب ایجاد کرد و همه احساس کردند که نمی‌توان به بازار سهام اعتماد کرد. بنابراین، سهام شرکت‌های فناوری در نزدک ابتدا شروع به سقوط کرد و سپس به سهام سایر شرکت‌ها نیز گسترش یافت. همه معتقد بودند که قیمت سهام شرکت‌های بزرگ بیش از حد ارزش‌گذاری شده است، بنابراین کل بازار سهام شروع به سقوط کرد. در مرحله بعد، سقوط شدیدتر و خطرناک‌تر خواهد بود.

در ابتدا، سرمایه آمریکا از طریق "توافقنامه عمومی تعرفه و تجارت" و سازمان تجارت جهانی، تجارت آزاد را ترویج کرد. آنها بزرگترین حامیان تجارت آزاد و نیروی اصلی جهانی‌سازی اقتصادی بودند، زیرا صنایع خود را در سراسر جهان مستقر کرده بودند.

اکنون افزایش تعرفه‌ها به خود آنها تحمیل می‌شود و اگر جنگ تعرفه‌ای ادامه پیدا کند، کارایی و سود آنها به شدت کاهش می‌یابد و سهام آنها با مشکل مواجه خواهد شد.

زیرا سرمایه‌گذاران آمریکایی هنگام خرید سهام، وضعیت درآمد و سود شرکت‌ها را بررسی می‌کنند. اگر وضعیت درآمد شرکت شما خوب نباشد، هزینه‌ها به شدت افزایش یابد و سود به شدت کاهش یابد، چرا باید سهام شما را بخرم؟ مطمئناً سهام شما را خواهیم فروخت.

اگر عملکرد این شرکت‌های بزرگ به دلیل تعرفه‌های بالای ترامپ به شدت کاهش یابد، در دور بعدی سهام آنها با فروش گسترده مواجه خواهد شد و سهام این شرکت‌های بزرگ همان سهام به اصطلاح "آبی‌چیپ" هستند. هنگامی که سهام آبی‌چیپ سقوط کند، کل بازار سهام از کنترل خارج می‌شود و به سرعت و به صورت بهمن‌وار سقوط خواهد کرد. بنابراین این بسیار خطرناک است و همه اینها ارتباط مستقیمی با جنگ تعرفه‌ای ترامپ دارد.

اقدامات ترامپ کاملاً بی‌معناست

هوانگ جینگ: در واقع، جهانی‌سازی اقتصاد جهانی که ما از آن صحبت می‌کنیم، در درجه اول جهانی‌سازی سرمایه است. پس از جهانی‌سازی سرمایه، جهانی‌سازی تولید به وجود آمد که منجر به وضعیتی شد که شما در من هستید و من در شما. درست مانند فردی که به واسکولیت مبتلا شده است، اقدام ترامپ مانند قطع کردن تمام رگ‌های او است. اما چگونه می‌توان این رگ‌ها را قطع کرد؟ سرمایه به سختی رگ‌های خود را در سراسر جهان گسترانده است و قطع ناگهانی همه آنها، دردناک‌ترین چیز برای سرمایه خواهد بود، زیرا جهانی‌سازی سرمایه قطع شده است.

آنچه ما همواره از آن به عنوان "ضد جهانی‌سازی" یاد می‌کنیم، از منظر اقتصاد بازار در واقع یک ادعای نادرست است، زیرا اقتصاد بازار سه هدف ابدی دارد: تخصیص بهینه منابع، بالاترین کارایی تولید و حداکثر سود. نتیجه این سه هدف قطعاً جهانی‌سازی خواهد بود. جنگ تعرفه‌ای به زور تمام این رگ‌ها را قطع می‌کند که بسیار دردناک است و می‌توان تصور کرد که واکنش بازار قطعاً خونین خواهد بود.

بازار سهام آمریکا در گذشته با تبلیغات مربوط به فناوری‌های پیشرفته بالا رفته بود و در آن زمان گفته می‌شد که فناوری‌های پیشرفته به سرمایه‌گذاری پرهزینه نیاز دارند. ظهور Deepseek در چین ثابت کرد که راه دیگری نیز وجود دارد: می‌توان با هزینه کم نیز سود کسب کرد و ارزان بودن به معنای بی‌کیفیت بودن نیست. این امر ناگهان بازار سهام آمریکا را در هم شکست. بازار سهام آمریکا از یک طرف رگ‌هایش قطع شده و از طرف دیگر حباب قیمتی‌اش ترکیده است و نتیجه نهایی قطعاً سقوط خواهد بود.

ترامپ اخیراً در مصاحبه‌ای گفت که کسری تجاری آمریکا 1.9 تریلیون دلار است، اما او قطعاً اشتباه کرده است. گزارش بودجه سنا کسری بودجه را 1.6 تریلیون دلار اعلام کرده است، در حالی که کسری تجاری کل سال آمریکا حدود 920 میلیارد دلار و مازاد تجاری چین حدود 980 میلیارد دلار است.

از اینجا دو سوال مطرح می‌شود: اول اینکه آیا با اجرای دیدگاه ترامپ و از طریق جنگ تعرفه‌ای می‌توان مشکل کسری تجاری آمریکا را حل کرد؟

دوم اینکه آیا اقدام ترامپ بر سلطه دلار تأثیر خواهد گذاشت؟ ما می‌دانیم که به اصطلاح سلطه آمریکا متکی به چهار عامل است: اول، سلطه فناوری که اکنون به چالش کشیده شده است؛ دوم، سلطه نظامی که اکنون دیگر کارآمد نیست؛ سوم، سلطه ارزشی، یعنی قدرت نرم. جوزف نای زمانی گفته بود که قدرت نرم آمریکا مانند یک فانوس دریایی است، اما ترامپ خودش آن را نابود کرد. تنها چیزی که اکنون باقی مانده است، سلطه دلار است. اگر جنگ تعرفه‌ای ترامپ نتواند آمریکا را ثروتمندتر یا قوی‌تر کند و نتواند تولید آمریکا را احیا کند، آیا می‌تواند کسری تجاری آمریکا را کاهش دهد؟ زیرا با ادامه این روند، سلطه دلار ممکن است بسیار خطرناک شود. نظر شما در این مورد چیست آقای لیو؟ آیا اقدام ترامپ کاملاً بی‌معناست؟

لیو یانگ‌شنگ: کاملاً بی‌معناست. ماه گذشته، یوان دیجیتال مبتنی بر بلاک‌چین به طور رسمی راه‌اندازی شد و می‌تواند سیستم پرداخت سوئیفت را دور بزند. چرا به این موضوع فکر کردم؟ زیرا

اکنون کشورهای خاورمیانه مانند امارات متحده عربی در حال استفاده از یوان دیجیتال برای تسویه معاملات تجاری با چین هستند. علاوه بر این، پنجاه تا شصت کشور دیگر در حال آزمایش فرآیند تراکنش با یوان دیجیتال با بانک مرکزی خود هستند.

به نظر من، زمان‌بندی این اقدام بسیار خوب بوده است. سلطه دلار در جنبه‌های مختلفی تجلی می‌یابد که سوئیفت یکی از آنهاست. از طریق سوئیفت می‌توان دیگران را تحریم و معاملات آنها را کنترل کرد. اگر سوئیفت کنترل نشود، امکان اعمال تحریم وجود نخواهد داشت. بنابراین، یوان دیجیتال مبتنی بر بلاک‌چین، به ویژه در معاملات با کشورهای "جنوب جهانی"، به زودی نقش مهمی ایفا خواهد کرد و قدرت سلطه‌گرانه دلار در جهان را کاهش خواهد داد.

در زمینه تجارت، چین و کشورهای "جنوب جهانی" در حال پیشبرد "ابتکار کمربند و راه 2.0" هستند. "ابتکار کمربند و راه 1.0" ساخت جاده‌ها، راه‌آهن‌ها و بنادر بود. اکنون قرار است کالاها، بارها و افراد در این مسیرها جابجا شوند که این همان "ابتکار کمربند و راه 2.0" است. کشورهایی که در این ابتکار شرکت می‌کنند، قرار است در زمینه‌های مختلف از جمله تجارت به طور گسترده‌ای فعال شوند و این تأثیر بسیار زیادی خواهد داشت.

هوانگ جینگ: بله، ما می‌دانیم که اقتصاد مدرن همان تبادل یا حمل و نقل است. و اکنون اقدام ترامپ برای من غیرقابل درک است، زیرا او با جنگ تجاری در حال قطع کردن تبادل و حمل و نقل است. اقتصاد مدرن هرگز یک اقتصاد منزوی نخواهد بود، بلکه قطعاً یک اقتصاد مبتنی بر تبادل متقابل است و این یک امر بدیهی است. من معتقدم که اقدام او نه تنها به هدفش نخواهد رسید، بلکه زوال خودش را تسریع خواهد کرد.

در مورد سلطه دلار و اینکه آیا جنگ تعرفه‌ای می‌تواند مشکلات پیش روی آمریکا را کاهش دهد یا خیر، نظر آقای دینگ را نیز می‌شنویم.

دینگ بیفان: به نظر من بسیار خطرناک است. جنگ تجاری فعلی نه تنها به حفظ سلطه دلار کمکی نمی‌کند، بلکه ممکن است سرعت سقوط هژمونی آمریکا را افزایش دهد. در مورد سلطه دلار، آمریکایی‌ها در گذشته همواره با احتیاط و به طور غیرمستقیم از مزایای حاصل از سلطه دلار صحبت می‌کردند و به طور علنی میزان سود خود را از این سلطه اعتراف نمی‌کردند.

به عنوان مثال، چندی پیش، پل کروگمن، اقتصاددان آمریکایی، گفت که ما از حق انحصاری چاپ دلار سود چندانی نمی‌بریم، اما مسئولیت‌های زیادی را متحمل می‌شویم. بسیاری از اقتصاددانان آمریکایی در حال ایجاد چنین فضایی هستند. در واقع، برای آنها مهم نیست که آیا دلار هژمون

است یا خیر، یا اینکه جایگاه دلار در سیستم پرداخت بین‌المللی، سیستم پولی بین‌المللی و حتی ارز ذخیره بین‌المللی چقدر اهمیت دارد.

اما از اواخر دهه 1990 به بعد، اقتصاددانان بیشتری به سلطه دلار اعتراف کرده‌اند. مشهورترین آنها لینزی، مشاور شورای اقتصادی رئیس جمهور کلینتون بود که مقالات علمی بسیار جدی نوشته و علناً اعتراف کرده بود که خواهان دلار قوی و افزایش اهمیت جایگاه دلار در جهان است.

او چند دلیل بسیار ساده آورد. به عنوان مثال، دلار پول آمریکاست، بنابراین استفاده از دلار برای شرکت‌های آمریکایی در سراسر جهان بسیار راحت و دارای مزایای زیادی است، زیرا از کاهش یا افزایش ارزش دلار نمی‌ترسند. حتی اگر تجارت اصلی شرکت در داخل آمریکا نباشد، قیمت‌گذاری، سرمایه‌گذاری و تجارت با پول ملی هیچ خطری ندارد، بنابراین این امر برای گسترش شرکت‌های آمریکایی در خارج از کشور مزیت بزرگی دارد.

اما شرکت‌های دیگر کشورها برای پذیرش قیمت‌گذاری به دلار با خطر بزرگ نرخ ارز مواجه هستند. آنها با دلار محاسبه می‌کنند که چقدر سود خواهند برد و سپس خرید و فروش، تجارت و سرمایه‌گذاری می‌کنند. به محض تغییر سیاست‌های پولی آمریکا یا سیاست‌های پولی فدرال رزرو، سرمایه‌گذاری‌هایی که قبلاً سودآور بودند، ممکن است در نهایت زیان‌ده شوند. زیرا اگر نتایج سرمایه‌گذاری بر اساس قیمت ثابت دلار تخمین زده شود، در نهایت زمانی که سرمایه‌گذاری شروع به سوددهی می‌کند، دلار ناگهان کاهش ارزش پیدا می‌کند و این فاجعه‌بار خواهد بود.

بنابراین از این منظر، سلطه دلار برای شرکت‌های آمریکایی کاملاً سودمند و بدون ضرر است. اما برای سایر کشورها و شرکت‌های آنها، این یک اصل تبعیض‌آمیز است و آنها به شدت نگران خطرات نرخ ارز و نوسانات سیاست‌هایی هستند که باید متحمل شوند.

سلطه دلار برای آمریکا و شرکت‌های آمریکایی مزایای زیادی دارد، اما به شرطی که سایر کشورها دلار داشته باشند. زمانی که نظام برتون وودز هنوز وجود داشت، تریفین، اقتصاددان بسیار مشهور آمریکایی، مشاور صندوق بین‌المللی پول و متخصص مسائل پولی، برای اولین بار "پارادوکس دلار" را کشف کرد.

دلار پول حاکمیتی یک کشور است، اما باید نقش ارز ذخیره در کل نظام پولی بین‌المللی را بر عهده بگیرد. اگر کسری تجاری وجود نداشته باشد، دیگران دلار شما را دریافت نخواهند کرد. هر چه بیشتر به شما بفروشم، دلار بیشتری از شما دریافت می‌کنم و دیگران از طریق کسری تجاری دلار به دست

می‌آورند. بنابراین، اگر قرار باشد دلار چنین نقشی را ایفا کند، باید یک پیش‌شرط را پذیرفت و آن وجود کسری تجاری است. پس از وجود کسری تجاری، سایر کشورها ذخایر دلاری خواهند داشت. پارادوکس تریفین در کجاست؟ هنگامی که کسری تجاری بزرگ شود، دارندگان ذخایر دلاری ممکن است نگران شوند که با این حجم از کسری تجاری، آیا آمریکا قادر به بازپرداخت بدهی‌های خود خواهد بود؟ اگر در آینده قادر به بازپرداخت نباشد، آیا در مورد پول دستکاری خواهد کرد؟ هوانگ جینگ: این اتفاق دو بار رخ داده است، توافقنامه اسمیتسونین و توافقنامه پلازا نمونه‌هایی از آن هستند.

دینگ بیفان: پس از اینکه تریفین این پارادوکس را مطرح کرد، کشورهای اروپایی به درستی متوجه شدند که بدهی و کسری تجاری آمریکا به طور مداوم در حال افزایش است. در اواخر دهه 1960، بحران دلار به وجود آمد. در سال 1971، نیکسون برخلاف توافقنامه برتون وودز، ارتباط دلار با طلا را قطع کرد.

پس از آن، آمریکایی‌ها تصور کردند که پارادوکس تریفین را حل کرده‌اند. این امر تریفین را بسیار عصبانی کرد. من مشکلی را به شما گوشزد کردم و پیشنهادی ارائه دادم و امیدوار بودم که شما راه حلی پیدا کنید. اما شما نه تنها مشکل را حل نکردید، بلکه فکر کردید که با تقلب می‌توانید موفق شوید.

بعداً تریفین زودتر از موعد از آمریکا بازنشسته شد و به بلژیک بازگشت. او دوست صمیمی جنکینز، رئیس وقت کمیسیون اروپا بود و به او گفت که در مواجهه با یک فرد بی‌وجدان مانند آمریکا، هم به هویج و هم به چماق نیاز است. برای آمریکا، بازار واحد اتحادیه اروپا هویج است. اما ما باید یک چماق هم داشته باشیم، یعنی ایجاد یک پول واحد برای مقابله با آمریکا، و به این ترتیب یورو به وجود آمد. بسیاری معتقدند که پدر یورو موندهل است، اما پدر واقعی یورو تریفین است.

آمریکای رو به افول اوراق قرضه بلندمدت دولتی منتشر می‌کند، چه کسی آن را خواهد خرید؟ هوانگ جینگ: تیم ترامپ دو تفسیر برای تعرفه‌های بالا دارد. یک تفسیر همان است که میلان، رئیس شورای اقتصاد ملی کاخ سفید، می‌گوید: هدف از تعرفه‌های بالا حذف بدهی‌های آمریکا، انتشار اوراق قرضه بلندمدت و فوق‌بلندمدت با کمترین نرخ بهره یا حتی صفر است. دوم، تکرار توافقنامه اسمیتسونین یا توافقنامه پلازا برای کاهش شدید ارزش دلار و افزایش شدید ارزش یوان است. کاهش ارزش دلار حداقل به میزان 20 درصد، این ایده به عنوان "توافقنامه مار-آ-لاگو" شناخته می‌شود.

تفسیر دیگری نیز وجود دارد، به عنوان مثال، رابرت زولیک، رئیس سابق بانک جهانی، معتقد است که ترامپ می‌خواهد کل نظام تجارت جهانی را از نو بسازد و بر اساس روش آمریکا، تجارت دوجانبه‌ای به نفع آمریکا را ایجاد کند و سپس کل نظام تجارت را بازسازی کند. به عبارت دیگر، هدف او نابودی نظام تجارت جهانی فعلی و ایجاد یک نظام تجاری به نفع آمریکا است.

آیا این دو دیدگاه منطقی دارند؟

لیو یانگ‌شنگ: به نظر من این دیدگاه در واقع بسیار مضحک است. کل نظام فعلی به ضرر آمریکا نیست، زیرا کل نظام توسط خود آمریکا ایجاد شده و همواره به نفع ویژه آمریکا بوده است، از جمله دلار نفتی که به نفع ویژه آن بوده است. تمام معاملات نفتی عربستان سعودی باید به دلار محاسبه شود، به این معنی که برای خرید نفت عربستان سعودی باید دلار تهیه کنید و سپس آن را بخرید. اکنون مسئله این نیست که آیا نظام به نفع آمریکا هست یا نه، بلکه کل جهان تغییر کرده است. همانطور که همه اشاره کردند، اکنون بالاترین بازدهی در جهانی‌سازی و منطقی‌ترین و علمی‌ترین زنجیره تأمین جهانی وجود دارد که به نفع همه است. بنابراین، نمی‌توان گفت که نظم تجارت جهانی قبلی ناعادلانه بوده است، بلکه جهان تغییر کرده است، کشورهای در حال توسعه جنوب جهانی مانند چین ظهور کرده‌اند و عربستان سعودی دیگر الزاماً خواهان معامله با دلار نیست و دلار نفتی نیز مانند گذشته قوی نیست.

بنابراین، کل جهان در حال تغییر است و این امر باعث شده است که آمریکا نتواند نظم فعلی را کنترل و اداره کند و می‌خواهد با استفاده از سلطه خود کل نظم را تغییر دهد. اکنون همه جهان به وضوح می‌بینند که نظام گذشته توسط شما ایجاد شده است و چون دیگر نمی‌توانید کل نظم را اداره و کنترل کنید، می‌خواهید آن را سرنگون کنید.

دینگ بیفان: به اصطلاح "توافقنامه مار-آ-لاگو" مدت‌هاست که در اینترنت منتشر شده است و بسیاری می‌گویند این نسخه 2.0 توافقنامه پلازای دوران ریگان است. به هر حال، اطلاعاتی که از آن به دست می‌آید، جالب توجه است.

در این توافقنامه اشاره شده است که آمریکا قصد دارد اوراق قرضه بلندمدت، مثلاً با سررسید بیش از 100 سال، منتشر کند تا در آینده فقط سود آن را پرداخت کند و به فکر پرداخت اصل آن نباشد. این در تاریخ سابقه داشته است و آمریکا احتمالاً اولین کسی نیست که به این ایده رسیده است. در گذشته در اروپا نیز چنین چیزی وجود داشته است، اما نه با سررسید 100 سال، بلکه فقط به

عنوان اوراق قرضه بلندمدت ذکر می‌شد. در آن زمان، 50 سال مدت بسیار زیادی محسوب می‌شد و اوراق قرضه 10 یا 20 ساله بلندمدت تلقی می‌شدند.

در آن زمان، پادشاهان اروپایی برای جنگ وام می‌گرفتند و اگر پیروز می‌شدند، می‌توانستند بدهی را پرداخت کنند. اما اگر شکست می‌خوردند، بدهی‌ها سنگین‌تر و پرداخت آنها دشوارتر می‌شد. بنابراین، آنها به اصطلاح اوراق قرضه بلندمدت را اختراع کردند.

در ابتدا، به اصطلاح اوراق قرضه دولتی همان اوراق قرضه حاکمیتی بود، اما اوراق قرضه حاکمیتی در ابتدا ارتباطی با حاکمیت نداشت، بلکه به پادشاه (Sovereign/monarch) اشاره داشت و فقط در ترجمه به اوراق قرضه حاکمیتی ترجمه شده است. پادشاهان صادرکنندگان بدهی بودند و با تکیه بر اعتبار خود یا اعتبار خانواده‌شان، به اصطلاح اوراق قرضه بلندمدت را منتشر می‌کردند، اما اوراق قرضه بلندمدت آن زمان به اندازه آنچه در توافقنامه مار-آ-لاگو گفته شده، طولانی نبود.

چه کسی در نهایت اوراق قرضه بلندمدت را می‌خرد؟ فقط افراد داخلی ممکن بود آن را بخرند، مثلاً برخی از اشراف داخلی که منافع مشترکی با پادشاه داشتند و از امتیازات و منافع زیادی برخوردار بودند، حتی قدرت آنها نیز توسط پادشاه داده شده بود، بنابراین آنها مجبور بودند برای همراهی با پادشاه برخی از اوراق قرضه بلندمدت را بخرند. اما سرمایه‌گذاران خارجی از این اوراق قرضه بلندمدت به اصطلاح دوری می‌کردند.

اگر واقعاً همانطور که در توافقنامه مار-آ-لاگو گفته شده است، آمریکا بخواهد اوراق قرضه فوق‌بلندمدت 100 ساله منتشر کند، احتمالاً فقط آمریکایی‌ها و موسسات آمریکایی جرأت خرید آن را خواهند داشت و کشورهای دیگر قطعاً آن را نخواهند خرید. به هر حال، تا 100 سال نمی‌توان اصل پول را برداشت کرد و فقط می‌توان سالانه سود کمی دریافت کرد، چه کسی آن را خواهد خرید؟ بنابراین، تنها راه باقی مانده، غارت مردم عادی آمریکا و غارت موسسات مالی آمریکا است. اما علنی کردن این موضوع در واقع خطر بزرگی دارد. اما ترامپ در مورد کاهش نرخ ارز مصمم است و این تا حدودی شبیه ایده ریگان در گذشته است.

در بحران مالی 2008، دو اقتصاددان بسیار مشهور آمریکایی ظهور کردند: کنت روگوف و کارمن راینهارت. روگوف قبلاً اقتصاددان ارشد صندوق بین‌المللی پول بود و راینهارت در حال حاضر معاون رئیس بانک جهانی است. آنها کتاب پرفروشی به نام "این بار فرق دارد؟ هشتصد سال بحران مالی" نوشتند.

روگوف و راینهارت تاریخ 800 ساله بحران‌های مالی در اروپا و آمریکا را بررسی کردند و به این نتیجه رسیدند: در تاریخ غرب، زمانی که بدهی‌ها بسیار سنگین می‌شد، بدون استثنا یک روش برای اعلام ورشکستگی بدون ایجاد فروپاشی اجتماعی اتخاذ می‌شد و آن تورم و کاهش ارزش پول بود. به این ترتیب می‌توان به طور علنی و قانونی بخشی از بدهی‌ها را نادیده گرفت.

زیرا بدهی‌های قبلی با پول قبلی قیمت‌گذاری شده بودند و از طریق تورم و کاهش ارزش پول، بدهی‌هایی که در آینده باید پرداخت شوند، ارزش کمتری خواهند داشت. این مانند این است که شما با پول بی‌ارزش بدهی‌های نسبتاً ارزشمند قبلی را پرداخت می‌کنید که معادل کاهش بدهی است و این منطبق به راحتی قابل درک است. آنها اشاره کردند که در طول تاریخ مالی غرب، غرب بدون استثنا اساساً از این روش برای فرار از بدهی استفاده کرده است.

در واقع، توافقنامه مار-آ-لاگو همین داستان را بازگو می‌کند: من می‌خواهم ارزش دلار را کاهش دهم و تورم را در آمریکا افزایش دهم. به همین دلیل است که آنها اکنون به شدت به مردم می‌گویند که این یک درد موقتی است و ما باید این درد را تحمل کنیم تا ساختار اقتصادی به حالت عادی بازگردد، در واقع آنها می‌خواهند با تورم بخشی از بدهی‌ها را از بین ببرند.

اما مردم آمریکا نسبت به این موضوع بسیار حساس هستند، بنابراین شما باید بهانه‌ای پیدا کنید تا مردم را متقاعد کنید که هزینه تورم و بار بدهی ملی را تحمل کنند.

هوانگ جینگ: بله، در واقع کاهش ارزش پول دو اثر دارد: یکی کاهش بار بدهی از طریق کاهش ارزش پول و دیگری تورم که باعث می‌شود همه بار بدهی را به اشتراک بگذارند. اما برخی محاسبه کرده‌اند که حتی با کاهش 20 درصدی ارزش دلار نیز، حل مشکلات اقتصادی فعلی آمریکا دشوار خواهد بود. بنابراین، من شخصاً معتقدم که احتمال اجرایی شدن واقعی توافقنامه مار-آ-لاگو چندان زیاد نیست.

این مقاله اختصاصی وبسایت خبری "چاینا اوبزرور" است و محتوای آن صرفاً نظر شخصی نویسنده بوده و دیدگاه این وبسایت را منعکس نمی‌کند. بازنشر بدون مجوز پیگرد قانونی دارد. برای خواندن مقالات جالب روزانه، حساب کاربری وی‌چت "چاینا اوبزرور" (guanchacn) را دنبال کنید.

جنگ تجاری جهانی ترامپ (بخش دوم): آمریکا اکنون مضطرب است و با خطر رکود بزرگ روبرو است!

هوانگ جینگ : استاد برجسته دانشگاه مطالعات بین‌المللی شانگهای

دینگ بیفان : معاون پیشین مؤسسه تحقیقات توسعه جهانی مرکز تحقیقات توسعه شورای دولتی

لیو یانگ‌شنگ : پژوهشگر ارشد اندیشکده تای‌هه

ترجمه مجله جنوب جهانی

پس از طوفان مسئله اوکراین، ترامپ بار دیگر جنگ تجاری بی‌سابقه‌ای را علیه بیش از 180 کشور و منطقه در سراسر جهان به راه انداخته است.

این جنگ تعرفه‌ای تهاجمی تا کجا پیش خواهد رفت؟ نظام تجارت جهانی چه ضربه‌ای خواهد خورد؟ چین به عنوان مدافع قاطع نظم اقتصادی جهانی، چگونه می‌تواند ضمن حفظ منافع ملی، فشار را به فرصت تبدیل کند؟

وبسایت خبری "ناظر" در برنامه پخش زنده "سالن پخش زنده آکادمی دیدگاه" از پروفیسور برجسته دانشگاه مطالعات بین‌المللی شانگهای، هوانگ جینگ، پژوهشگر مؤسسه تحقیقات توسعه جهانی مرکز تحقیقات توسعه شورای دولتی، دینگ بیفان، پژوهشگر ارشد اندیشکده تای‌هه، لیو یانگ‌شنگ و دیگر کارشناسان برجسته دعوت کرده است تا از زوایای اقتصاد آمریکا، نظام تجارت جهانی و ژئوپلیتیک، تفسیرهای موثقی ارائه دهند. در زیر، متن کامل بخش دوم این گفتگو آمده است. (بخش اول: سالن پخش زنده آکادمی دیدگاه | جنگ تجاری جهانی ترامپ (بخش اول): آمریکا که تاب نیاورد، جنگ تجاری به راه انداخت، اما داروی اشتباه، بیمار را خواهد کشت.)

[تنظیم / وبسایت خبری "ناظر": چن جیارویی، ژائو لخوان، فانگ جییی]

* خطر رکود بزرگ در آمریکا وجود دارد، حامیان و مخالفان ترامپ به سرعت به سوی تقابل شدید پیش می‌روند.

هوانگ جینگ: در دهه‌های 1920 و 1930، آمریکا دچار یک بحران اقتصادی جدی شد. بسیاری رکود بزرگ را به "قانون تعرفه اسموت-هاولی" آن زمان نسبت می‌دهند، اما این با واقعیت مطابقت

ندارد، زیرا رکود بزرگ در سال 1929 آغاز شد، در حالی که قانون تعرفه در سال 1930 به تصویب رسید.

در واقع، تعرفه‌های بالای آمریکا در قرن نوزدهم واقعاً مؤثر بود. به هر حال، ما اکنون شاهد آشفتگی‌های گوناگونی هستیم. آیا این تعرفه‌های بالا بار دیگر منجر به رکود بزرگ دیگری خواهد شد؟ یا یک بحران اقتصادی بزرگ در سطح جهان؟ و حتی باعث ناآرامی‌های سیاسی و اجتماعی خواهد شد؟

دیشب تا ساعت دو و نیم با دوستان آمریکایی‌ام صحبت می‌کردم. اکنون آمریکا بسیار مضطرب است. می‌توان گفت که از زمان جنبش ضد جنگ ویتنام، هرگز به این تعداد انبوه از مردم در نیویورک به خیابان‌ها نیامده‌اند. واشنگتن نیز همین وضعیت را دارد و شرکت‌کنندگان در تظاهرات فقط اقلیت‌های قومی یا زنان نیستند، بلکه بسیاری از کارمندان یقه سفید طبقه متوسط و افراد وال استریت نیروی اصلی را تشکیل می‌دهند. اکنون برخی از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های معتبر آمریکا، فارغ‌التحصیلان دانشکده حقوق و وکلا نیز در آن شرکت دارند، که بوی فوران آتشفشان را می‌دهد. استاد لیو سال‌ها در آمریکا زندگی کرده‌اند. به نظر شما پیامدهای بعدی اقدامات ترامپ چقدر بد خواهد بود؟ اگر او یکجانبه به راه خود ادامه دهد، آیا منجر به آشفتگی‌های بزرگ اقتصادی و اجتماعی در آمریکا خواهد شد؟

لیو یانگ‌شنگ: من شخصاً تمام مراحل جنبش ضد جنگ ویتنام در آمریکا را تجربه کرده‌ام و حتی در دوران جنبش حقوق مدنی به رهبری مارتین لوتر کینگ در تظاهرات‌های مرتبط شرکت داشته‌ام. وضعیت کنونی تفاوت چشمگیری با وضعیت سال‌های 1968 تا 1969 دارد. در آن زمان، شرکت‌کنندگان در تظاهرات حس عدالت‌خواهی داشتند و خواستار پایان جنگ ویتنام یا احقاق حقوق مدنی سیاه‌پوستان و غیره بودند.

اکنون مردم به دلیل حس عدالت‌خواهی در تظاهرات شرکت نمی‌کنند، بلکه به دلیل تأثیر بر بقای شخصی‌شان است، زیرا تورم زندگی را برای آنها غیرقابل تحمل کرده است. تفاوت بزرگ دیگر با گذشته این است که دو طرف حامی و مخالف ترامپ به سرعت به سوی تقابل شدید پیش می‌روند. حامیان ترامپ ممکن است اسلحه بیرون بیاورند و مخالفان ترامپ نیز از صمیم قلب از او متنفرند. اختلافات بین دو طرف به طور فزاینده‌ای حادتر می‌شود و این دیگر صرفاً اختلاف نظر نیست، بلکه نوعی حس نفرت وجود دارد، می‌توان گفت که آشتی‌ناپذیر شده‌اند.

به ویژه باید هشدار داد که در شرایطی که بیش از 400 میلیون قبضه سلاح گرم قانونی در آمریکا وجود دارد، این تقابل شدید خطرات عظیمی را در بر دارد و احتمال بروز مشکلات داخلی در آمریکا به شدت در حال افزایش است.

هوانگ جینگ: اکنون در آمریکا وضعیت به طور فزاینده‌ای آشتی‌ناپذیر شده است. نظر استاد دینگ چیست؟ آیا اکنون منجر به رکود بزرگ یا رکود شدید اقتصادی خواهد شد؟
دینگ بیفان: تهدید رکود بزرگ وجود دارد. اخیراً اندیشکده دانشگاه رنمین چین که من در آن مشغول به کار هستم، وظایف تحقیقاتی دریافت کرده است که خواستار مقایسه سیستماتیک شباهت‌ها و تفاوت‌های مکانیسم‌های تکامل بحران بین وضعیت کنونی و رکود بزرگ دهه 1930 است.

اگر از نقطه شروع رویدادها صحبت کنیم، این بار ترامپ مستقیماً از طریق دستور اجرایی ریاست جمهوری سیاست‌های تعرفه‌ای را اعمال کرد و از کنگره عبور نکرد.

اما در آن زمان رئیس جمهور آمریکا چنین قدرت زیادی نداشت و افزایش تعرفه‌ها مستلزم تصویب کنگره بود. زمان تصویب قانون تعرفه توسط کنگره طولانی بود، بنابراین یک فاصله زمانی مشخص وجود داشت. در همین مدت، کشورهایمانند کانادا از تهدید تعرفه‌ای آمریکا ناراضی بودند و پیش از دیگران تعرفه‌های خود را بر کالاهای آمریکایی افزایش داده و دست به اقدام تلافی‌جویانه زدند. به نوعی، در آن زمان کانادا و دیگر کشورها اولین گلوله را شلیک کردند. علاوه بر این، آمریکای دهه 1930 به اندازه آمریکای پس از جنگ جهانی دوم قدرتمند نبود. بنابراین پس از آنکه آمریکا قانون تعرفه بالا را پیشنهاد کرد، بریتانیا، فرانسه و آلمان همگی پاسخ دادند و تعرفه‌های خود را بر کالاهای آمریکایی افزایش دادند. زیرا در آن زمان کشورهای صنعتی اروپا تفاوت چندانی با آمریکا نداشتند و همه تعرفه‌ها را افزایش دادند.

اکنون ترامپ ابتدا 34 درصد "تعرفه متقابل" به کالاهای چینی اضافه کرد و سپس آن را به 50 درصد افزایش داد. از این منظر، جنگ تعرفه‌ای آن زمان یک روند تدریجی تشدید بود و جنگ تعرفه‌ای ترامپ امروز نیز به تدریج در حال تشدید است.

پس از آنکه ترامپ تعرفه‌ها را بر کالاهای چینی افزایش داد، چین نیز 34 درصد تعرفه بر کالاهای وارداتی از آمریکا وضع کرد. در واقع، تعرفه بر صادرات محصولات آمریکایی به چین نیز نزدیک به 50 درصد یا بیشتر است که این نیز تعرفه بسیار بالایی است.

سپس ترامپ دستپاچه شد و اعلام کرد که از روز نهم به وقت آمریکا، تعرفه بر کالاهای وارداتی از چین 50 درصد دیگر افزایش خواهد یافت و آخرین آمار نشان می‌دهد که تعرفه به 145 درصد رسیده است که بسیار بالاست.

اگر جنگ تعرفه‌ای همچنان تشدید شود، واقعاً کل زنجیره صنعتی جهانی را فلج خواهد کرد. زیرا ترامپ قصد دارد تحریم‌های ثانویه اعمال کند. اگر اوضاع به همین منوال پیش برود، ممکن است تجارت بین چین و آمریکا به طور کامل قطع شود.

در واقع، این مسئله فقط مربوط به چین نیست، زیرا ترامپ کشورهای دیگر را نیز هدف قرار داده است. در سال 2024، آمریکا بزرگترین شریک تجاری اتحادیه اروپا بود و همکاری‌های بسیار نزدیکی در زنجیره تأمین بین دو طرف وجود دارد. از جنگ تجاری قبلی مشخص است که اتحادیه اروپا در واقع تسلیم آمریکا نیست. اگرچه تبلیغات همیشه می‌گویند که اتحادیه اروپا "برادر کوچک" آمریکا است و تسلیم خواهد شد، اما این در واقع غیرممکن است.

از نظر تاریخی، موضع تجاری اتحادیه اروپا در قبال آمریکا در واقع سخت‌تر از چین بوده است. در مسئله جنگ تجاری، اتحادیه اروپا تسلیم نخواهد شد و به تشدید آن ادامه خواهد داد. اگر جنگ تجاری بین آمریکا و کانادا، آمریکا و چین و آمریکا و اروپا به طور مداوم تشدید شود، این امر اقتصاد جهانی را واقعاً با یک وضعیت بسیار خطرناک روبرو خواهد کرد.

امروز سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان تجارت جهانی را داریم. اگرچه سازمان تجارت جهانی توسط آمریکا فلج شده است، اما ما همچنان می‌توانیم راه‌هایی برای احیای آن پیدا کنیم. هوانگ جینگ: این حداقل می‌تواند مشروعیت ادعاهای ما را افزایش دهد.

دینگ بیفان: ما همچنین سازمان بریکس و سازمان همکاری شانگهای را داریم و می‌توانیم از طریق همکاری‌های چندجانبه، اثرات سرریز و اثرات منفی جنگ تجاری آمریکا را مهار کنیم. ابزارهای بیشتری نسبت به گذشته در اختیار داریم.

• در نهایت، سایر کشورهای جهان خواهند دید که چین چه خواهد کرد. هوانگ جینگ: پیش از این، عمدتاً از دیدگاه آمریکا به جنگ تجاری پرداختیم. اما در واقع، بحث‌های قبلی به ما کمک کرد تا موضوع دوم را مطرح کنیم، و آن واکنش جهان است.

ما شاهد یک پدیده بسیار عجیب هستیم، هرچه متحدان آمریکا با آنها نزدیکتر هستند، رویکردشان سخت‌گیرانه‌تر است. اتحادیه اروپا و کانادا سرسخت‌ترین‌ها هستند. در مقابل، برخی از کشورهای آمریکا دور هستند، زودتر "زانو زدند"، مانند کشورهای همسایه ما، ویتنام، هند، و همچنین

کره جنوبی و ژاپن کم و بیش تمایلاتی به مصالحه نشان داده‌اند. برخی آمارها نشان می‌دهد که ده‌ها کشور کوچک و بزرگ حاضر به امتیازدهی هستند، به همین دلیل ترامپ چند روز پیش در یک ضیافت شام جمهوری خواهان بسیار مغرورانه صحبت کرد.

اما واقعیت چیست؟ آیا انتظار ترامپ مبنی بر اینکه همه کشورها سازش کنند و در نهایت وضعیت "محاصره" چین شکل بگیرد، محقق خواهد شد؟ هدف نهایی او همچنان چین است، چرا که چین بزرگترین کشور دارای مازاد تجاری است. استاد لیو، به نظر شما آیا اکنون در جهان می‌توان یک جبهه مقاومت در برابر آمریکا و تمایل به مبارزه ایجاد کرد؟ یا اینکه سازش گسترده‌ای صورت خواهد گرفت؟

لیو یانگ‌شنگ: آقای دینگ کمی پیش نکته‌ای را مطرح کردند که به نظر من بسیار مهم است. در جنگ تجاری قبلی، اقتصاد آمریکا تسلط جهانی نداشت و کشورهای اروپایی تقریباً هم‌سطح آمریکا بودند. بنابراین کشورهای اروپایی می‌توانستند کاملاً به آمریکا بی‌توجه باشند یا مستقیماً اقدامات تلافی‌جویانه انجام دهند. اما امروز، موقعیت آمریکا در کل جهان نسبتاً قوی و قدرتمند است، به همین دلیل واکنش‌های متفاوتی از سوی بسیاری از کشورها دیده می‌شود.

نکته بسیار جالبی که به نظر من می‌رسد این است که کشورهایی که چاپلوسی ترامپ را نمی‌کنند، کسانی هستند که او را بهتر می‌شناسند، زیرا می‌دانند چاپلوسی کردن هم فایده‌ای ندارد. هدف او گرفتن پول از شماست، تا زمانی که پول را نگرفته باشد، به تهدید و تحریم شما ادامه خواهد داد. در مقابل، کشورهایی که شناخت دقیقی از وضعیت او ندارند، ممکن است فکر کنند با چاپلوسی کردن می‌توانند منافع کسب کنند.

اما به نظر من، هیچ نوع چاپلوسی فایده‌ای ندارد. زیرا ترامپ اکنون به شدت مشتاق جمع‌آوری پول است. چاپلوسی بی‌فایده است، هدف نهایی این است که شما پول پرداخت کنید.

هوانگ جینگ: من کاملاً با نظر استاد لیو موافقم. برخی افراد ترامپ را درک نکرده‌اند، ترامپ فقط به دنبال پول است. دزدی که هنوز پول را نبرده، اگر شما بگویید "آقا ببخشید، بزرگواری کنید و بگذارید بروم!" او فقط به شما خواهد گفت "پول را بیاور!" درست است؟

دینگ بیفان: به نظر من هم همینطور است، اساساً کشورهایی که سابقه تعامل طولانی با آمریکا و شناخت ترامپ را دارند، رویکرد بسیار سخت‌گیرانه‌ای نشان می‌دهند. در مقابل، کشورهایی که روابط دوری با آمریکا دارند، به ویژه آنهایی که اخیراً با تکیه بر بازار آمریکا توسعه یافته‌اند، تصور می‌کنند که با سیاست‌مماشات می‌توانند از توجه و معافیت ویژه برخوردار شوند.

در واقع، ویژگی ترامپ این است که در برابر قوی‌ها نرم و در برابر ضعیف‌ها سخت‌گیر است. هرچه شما در برابر او ضعف نشان دهید، بیشتر مورد آزار و اذیت قرار خواهید گرفت. او از ضعیف‌ترین‌ها سوءاستفاده می‌کند و تمام تلاش خود را برای استخراج ارزش از شما به کار می‌گیرد، اگر نتواند، رها می‌کند. بنابراین از این منظر، کشورهایی که اکنون می‌خواهند التماس کنند، در برابر ترامپ ضعف نشان دهند و از این طریق به دنبال معافیت‌های اضافی باشند، احتمالاً در نهایت دست خالی خواهند ماند.

هوانگ جینگ: چین این بار موضع بسیار قاطعی اتخاذ کرده و بیش از ده پیشنهاد مقابله‌ای ارائه داده است که عمدتاً بر چهار جنبه متمرکز است. اول، هر میزان مالیاتی که شما بر من وضع کنید، من نیز به همان میزان مالیات متقابل بر شما وضع خواهم کرد؛ دوم، اقداماتی برای ایجاد محدودیت‌های کلیدی برای آمریکا انجام داده است، مانند کنترل عرضه مواد اولیه‌ای مانند خاک‌های کمیاب؛ سوم، شرکت‌های آمریکایی که زنجیره تامین آنها در چین است و از اقتصاد چین سود می‌برند اما در عین حال به منافع چین ضربه می‌زنند، باید مورد مقابله قرار گیرند؛ چهارم، 11 شرکت آمریکایی در فهرست "نهادهای غیرقابل اعتماد" قرار گرفته‌اند.

در این مورد، دو نظر وجود دارد. یک دیدگاه این است که چین مزاد تجاری زیادی با آمریکا دارد و آمریکا کسری تجاری زیادی با چین دارد، بنابراین مقابله با آمریکا برای ما ارزشمند نیست و باید هرچه سریع‌تر سازش کنیم. از دیدگاه شخصی من، این نظر کمی مضحک است.

نظر دیگر، که به نظر من خواست مردم نیز هست، این است که باید قاطعانه مقابله کنیم. در برابر این زورگویی، اگر او یک مشت به شما بزند، شما باید دو مشت به او بزنید تا درد را احساس کند و آنگاه حاضر به مذاکره درست با شما شود. نظر دو استاد در این مورد چیست؟ آیا این مقابله درست است؟ چه تاثیری خواهد داشت؟

لیو یانگ‌شنگ: به نظر من، مقابله چین سیستماتیک و استراتژیک است و پس از تحلیل کامل ارائه شده است، نه مانند "چماق جهانی" ترامپ. به عنوان مثال، چیزهایی که ما از آمریکا می‌خریم، برای ترامپ دو مورد از همه مهم‌تر است: انرژی و محصولات کشاورزی. هر دوی اینها به حوزه رای دهنده‌گان ترامپ مربوط می‌شوند.

بنابراین به نظر من، اقدامات مقابله‌ای چین بر اساس تحلیل و قضاوت دقیق است و اثربخشی آن قطعاً از آمریکا قوی‌تر است. اکنون کاملاً واضح است که نه تنها شرکت‌های چینی، بلکه بسیاری از

شرکت‌های اروپایی نیز تمایل چندانی به سرمایه‌گذاری در آمریکا ندارند. در مورد گام بعدی، به نظر من باید همچنان رویکرد نسبتاً سخت‌گیرانه‌ای اتخاذ کرد.

چین بزرگترین شریک تجاری بیش از 100 کشور جهان است و در نهایت، سایر کشورهای جهان خواهند دید که چین چه خواهد کرد. مسیری که چین انتخاب می‌کند و اقداماتی که در این زمینه انجام می‌دهد، برای آنها نیز مهم است.

اقدامات مقابله‌ای ما ممکن است شامل ابزارها و اقدامات جدیدی در رابطه با سایر شرکای تجاری باشد، به عنوان مثال، ما اعلام کردیم که تمام تعرفه‌ها برای کشورهای کمتر توسعه یافته لغو خواهد شد. این اقدامات می‌تواند حسن نیت مشخصی را به سایر شرکا و شرکای تجاری نشان دهد و این نیز مفید است. برخلاف آمریکا که حتی برای جزایر کوچک با جمعیت کمتر از سه هزار نفر نیز 10 درصد تعرفه وضع می‌کند، که واقعاً مضحک است.

بنابراین اقدامات مقابله‌ای باید شامل تقویت همکاری با سایر شرکا، به ویژه کشورهای در حال توسعه جنوب جهانی، نیز باشد.

هوانگ جینگ: جهان خوب باشد، چین هم خوب خواهد بود. ما در مقابله با آمریکا باید و حتماً مسئولیت یک قدرت بزرگ را نشان دهیم. در تنگنا، شجاعان پیروز می‌شوند و در این زمان نباید هیچ گونه سستی و سهل‌انگاری وجود داشته باشد.

دینگ بیفان: از نظر ساختار تجاری، این آمریکاست که به صادرات ما نیاز دارد، نه ما که به واردات از آمریکا نیازمندیم. در واقع، وجود مازاد تجاری چین به دلیل نیاز آمریکا به کالاهای چینی است. در سال 2018، ترامپ در دوره اول ریاست جمهوری خود جنگ تجاری با چین را آغاز کرد، اما بعداً متوجه شد که پس از مدتی، مازاد تجاری چین نه تنها کاهش نیافته، بلکه صادرات آمریکا به چین نیز کاهش یافته است.

دلیل این امر این است که ما می‌توانیم کالاهای آمریکایی را وارد نکنیم، اما در واقع آمریکا همچنان تقاضای زیادی برای محصولات ما دارد. از آنجایی که تعرفه‌ها بر صادرات برخی محصولات تأثیر می‌گذارند، حجم صادرات ما کاهش یافته است، اما مازاد تجاری ما همچنان بسیار زیاد است و حتی در حال افزایش است. از این منظر، تلاش ترامپ برای جلوگیری از ورود محصولات چینی به بازار آمریکا از طریق تعرفه‌های بالا، واقعاً دشوار است.

به عنوان مثال، یک کشاورز آمریکایی ویدئویی منتشر کرد و گفت که حتی اگر تعرفه 100 درصدی بر محصولات چینی وضع شود، او همچنان محصولات چینی را خواهد خرید. زیرا محصولات چینی

کاربردی، ارزان، با کیفیت و طراحی بسیاری از آنها بسیار کاربرپسند است. تراکتورهای آمریکایی ساده، بزرگ، زمخت و سنگین هستند و بسیاری از کارها را نمی‌توانند انجام دهند. اما تراکتورهای چینی می‌توانند این مشکلات را حل کنند.

حتی با دو برابر قیمت، تراکتورهای چینی همچنان ارزان‌تر، مناسب‌تر و کاربردی‌تر از تراکتورهای آمریکایی هستند، بنابراین او همچنان به خرید تراکتورهای چینی ادامه خواهد داد. این نشان می‌دهد که حتی اگر ترامپ اکنون تهدید کند که تعرفه واردات کالاهای چینی به آمریکا را به 145 درصد افزایش می‌دهد، نمی‌تواند مانع خرید محصولات چینی مورد نیاز واقعی مصرف‌کنندگان آمریکایی شود.

بنابراین من به آنها اطمینان می‌دهم که اگر این جنگ تجاری ادامه یابد، مزاد تجاری چین همچنان به همین میزان خواهد بود و حتی ممکن است افزایش یابد. دلیل این امر این است که حتی اگر آمریکا 100 درصد تعرفه وضع کند، محصولات چینی همچنان در آمریکا به فروش خواهند رسید، اما با تعرفه 34 درصدی ما بر محصولات آمریکایی، احتمالاً محصولات آمریکایی دیگر در چین به فروش نخواهند رسید. اثربخشی اقدامات مقابله‌ای چین در جنگ تجاری قبلی ثابت شده است. برای کشاورزان و صادرکنندگان آمریکایی، نتیجه نهایی ممکن است فاجعه‌بار باشد.

هوانگ جینگ: اخیراً با چند دوست آمریکایی صحبت می‌کردم، آنها می‌گفتند که در آمریکا خرید یک خودرو سواری معمولی، چه کرایسلر، چه فورد و چه جنرال موتورز، معمولاً حدود 30 تا 40 هزار دلار قیمت دارد. در حالی که خودروهای BYD فقط حدود 10 هزار دلار قیمت دارند و حتی با تعرفه 100 درصدی آمریکا، حدود 30 هزار دلار خواهند شد. پس چرا ما باید خودروهای بنزینی مانند مرسدس را بخریم که اینقدر پرهزینه هستند؟

لیو یانگ‌شنگ: در مورد BYD، یک نکته جالب دیگر هم وجود دارد. گفته‌های تایید نشده‌ای وجود دارد مبنی بر اینکه کانادا در حال بررسی لغو تعرفه‌ها بر خودروهای برقی چینی است. اگر پس از آن خودروهای برقی چینی به طور گسترده در کانادا به فروش برسند، احتمالاً آمریکایی‌ها با دیدن آن بسیار عصبانی خواهند شد.

· مذاکرات ترامپ با چین یک‌طرفه است و بزرگترین نقطه ضعف او زمان است

هوانگ جینگ: صادرات فعلی آمریکا به چین عمدتاً شامل انرژی و محصولات کشاورزی است و محصولات با فناوری بالا و محصولات نظامی خود را اساساً به چین نمی‌فروشد. بنابراین ساختار

صادراتی کنونی آمریکا شبیه کشورهای در حال توسعه است، پس دیگر چه اهرم فشاری می‌تواند داشته باشد؟

اکنون خود ترامپ گفته است که "چینی‌ها بسیار مشتاق مذاکره تجاری با من هستند." در حال حاضر، ترامپ امیدوار است که چین به او در حل چند مسئله کمک کند: اول، کمک به ساخت زیرساخت‌های آمریکا. همانطور که می‌دانیم، زیرساخت‌های آمریکا تقریباً ویران شده‌اند، مانند پل‌ها، جاده‌ها و قطارها، بنابراین زیرساخت‌های آمریکا به سرمایه‌گذاری هنگفتی نیاز دارند.

دوم، آمریکا می‌خواهد تولید خود را احیا کند، بنابراین از چین برای ساخت کارخانه در آمریکا استقبال می‌کند، همانطور که ژاپنی‌ها در دهه 1980 انجام دادند. همکاری صنعتی با آمریکا نه تنها مستلزم آوردن "توشه" خود است، بلکه نیازمند سرمایه، فناوری و حتی مانند TSMC، آوردن کارگران و مهندسان خود برای کمک به احیای تولید آمریکا است.

نظر شما دو نفر در این مورد چیست؟ آیا چنین امکانی وجود دارد؟ آیا چین در این زمینه با آمریکا همکاری خواهد کرد؟ یا اینکه چه شرایطی لازم است تا چین مایل به همکاری با آمریکا باشد؟ علاوه بر این، با فروپاشی هژمونی دلار، نظم مالی جهانی نیز تحت تأثیر قرار خواهد گرفت. موضع رسمی چین این است: ما قاطعانه مقابله خواهیم کرد و درهای ما نیز باز است. نظر استاد لیو در مورد چشم‌انداز چیست؟ به نظر شما تحت چه شرایطی احتمال وقوع چنین سناریویی وجود خواهد داشت؟

لیو یانگ‌شنگ: به نظر من هر دو طرف مدتی مقاومت خواهند کرد. چین از آمریکا نمی‌ترسد، اما طرف ترامپ تحت فشار زیادی خواهد بود، از جمله شرکت‌های آمریکایی نیز تحت فشار زیادی هستند، به عنوان مثال، سهام اپل در چند روز گذشته به شدت سقوط کرده است. در مورد اینکه چین و آمریکا در آینده به چه توافقی خواهند رسید، فعلاً صحبتی نمی‌کنم. حتی اگر هر دو طرف دیر یا زود به میز مذاکره بازگردند، چگونه بازخواهند گشت؟

طرف ترامپ همواره می‌گوید که چین بلافاصله با او تماس خواهد گرفت و او معتقد است که چین قطعاً به زودی تسلیم خواهد شد، اما در واقع چین بسیار سرسخت است و به هیچ وجه کوتاه نخواهد آمد. البته، به نظر من چین در این لحظه نیز نباید کوتاه بیاید، اما برای ترامپ، باید یک راه خروج وجود داشته باشد تا مذاکرات جدی رسماً آغاز شود. به نظر من این روز نزدیک است. زیرا مهم نیست که شما تعرفه‌ها را تا چه سطحی افزایش دهید، اما در روند اجرا، کل سیستم گمرکی آمریکا حتی در پاسخگویی نیز دچار مشکل شده است.

هوانگ جینگ: به ویژه اینکه حتی بسته‌های کوچک نیز مشمول مالیات می‌شوند. لیو یانگ‌شنگ: بله، بنابراین به نظر من اوضاع آشفته خواهد شد و داستان‌های مختلفی مطرح خواهد شد و کل روند نیز آشفته خواهد بود. درست مانند ادعای ترامپ مبنی بر احیای تولید آمریکا، صنعتی‌سازی مجدد به این آسانی نیست. زمانی که TSMC می‌خواست کارخانه‌ای در فینیکس بسازد، کل طراحی و نظارت توسط مهندسان تایوانی انجام شد، زیرا آمریکا حتی در این زمینه مهندس هم ندارد. بنابراین، بسیاری از مسائل مشخص نیست که ترامپ با یک اشاره عصا بتواند آنها را حل کند.

هر دو طرف دیر یا زود باید یک راه خروج برای ورود به مذاکرات پیدا کنند و سپس به یک راه حل برسند. تا آن زمان، چین باید موضع بسیار سخت‌گیرانه‌ای را حفظ کند.

هوانگ جینگ: در واقع بزرگترین نقطه ضعف ترامپ زمان است. اگر او در نیمه دوم سال جاری نتواند نتایج مشخصی ارائه دهد، دموکرات‌ها بلافاصله حمله خواهند کرد. از نظر کلی، او ممکن است حتی تا سال 2026 هم دوام نیاورد. اگر دموکرات‌ها در سال 2026 کنگره را به دست بگیرند، ممکن است ترامپ حتی نتواند از خود دفاع کند. نظر استاد دینگ در این مورد چیست؟

دینگ بیفان: به نظر من اینکه ترامپ امیدوار است چینی‌ها سرمایه‌گذاری کنند، چه برای کمک به بهبود زیرساخت‌های آمریکا و چه برای کمک به تحقق صنعتی‌سازی مجدد آمریکا، همه اینها خواسته‌های یک‌طرفه ترامپ است و در عین حال نشان‌دهنده خودسری و بی‌ثباتی اوست. برای چین، در چنین محیطی، چه کسی جرأت سرمایه‌گذاری در آمریکا را دارد؟

چه سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و چه در تولید، به سرمایه‌هنگفتی نیاز دارد و دوره آن نیز بسیار طولانی است. TSMC و Foxconn چند سال است که سرمایه‌گذاری کرده‌اند؟ فایده‌ای نداشته است. بنابراین، با وجود این عدم قطعیت عظیم در آمریکا، هیچ سرمایه‌گذار چینی جرأت اقدام عجولانه را ندارد.

علاوه بر این، اکنون نمایندگان کنگره آمریکا بسیار پوپولیست شده‌اند و هر از گاهی یک پیشنهاد برای مصادره دارایی‌های شما مطرح می‌کنند. اگر ما در آمریکا سرمایه‌گذاری کنیم و فردا آنها قانونی تصویب کنند و دارایی‌های ما را سلب کنند، چه خواهد شد؟

بنابراین به نظر من این کاملاً خواسته یک‌طرفه ترامپ است، از جمله اینکه او معتقد است "چین بلافاصله تماس خواهد گرفت" نیز یک خواسته یک‌طرفه است. جنگ تجاری و تعرفه‌های بالای

کنونی آمریکا در نهایت به خود آمریکا آسیب می‌رساند، زیرا چین می‌تواند مقاومت کند، اما آمریکا نمی‌تواند.

درست مانند اینکه ترامپ در ابتدا گفت که در 24 ساعت مناقشه روسیه و اوکراین را حل و فصل خواهد کرد، بعداً متوجه شد که نمی‌تواند و گفت که پوتین با او تماس خواهد گرفت، اما در نتیجه پوتین اصلاً به او توجهی نکرد. اکنون پوتین مرتباً سؤالاتی را مطرح می‌کند که ترامپ اصلاً نمی‌تواند به آنها پاسخ دهد و آنها را برآورده کند. در نهایت، دستاوردهای مذاکرات آمریکا و روسیه بسیار محدود است.

در مورد مسئله تجارت چین و آمریکا، در واقع ترامپ تا حدودی متوجه شده است که به چین نیاز دارد، بنابراین اکنون به شدت ژست می‌گیرد.

برای چین، نیازی نیست که خیلی سریع به اقدامات ترامپ پاسخ دهد. به هر حال، اگر کل تیم ترامپ اینقدر غیرقابل اعتماد باشد، حتی اگر توافقی حاصل شود، فردا ممکن است نقض شود و ترامپ در حال حاضر هیچ اعتباری ندارد.

هوانگ جینگ: همه ما می‌دانیم که آمریکا به عنوان یک کشور هژمون، واقعاً در حال افول است و توانایی آن در مدیریت امور بین‌المللی به شدت در حال کاهش است. روبیو پس از تصدی پست وزیر امور خارجه در اولین سخنرانی خود گفت که جهان تک‌قطبی که آمریکا در آن هژمون بود، ذاتاً "غیرعادی" بود و ما اکنون با یک جهان چندقطبی روبرو هستیم. بنابراین، خود آمریکا نیز اعتراف می‌کند که هژمونی آمریکا دیگر کارساز نیست.

آیا ترامپ پایان دوران آمریکا را تسریع کرده است؟ حتی محققان آمریکایی نیز مقاله‌ای منتشر کرده‌اند با عنوان "دوران آمریکا به پایان رسید". می‌توان گفت که به اصطلاح نظام بین‌المللی آزاد که آمریکا پس از جنگ جهانی دوم با زحمت فراوان ایجاد کرد، یاب‌به تعبیر زمانی بلینکن "نظم مبتنی بر قواعد"، توسط ترامپ از بین رفته است. آیا اکنون با اقدامات ترامپ، دوران آمریکا واقعاً به پایان رسیده است؟ نظر استاد لیو چیست؟

لیو یانگ‌شنگ: به نظر من احیای دوران آمریکا بسیار دشوار است. اکنون عموماً اعتقاد بر این است که قدرت نرم آمریکا دیگر وجود ندارد. این فقط مشکل ترامپ نیست، بلکه مشکل کل سیستم آمریکاست. هر چهار سال یک رئیس‌جمهور انتخاب می‌شود، اما در آمریکا این یک سیستم کاملاً متفاوت است، بنابراین از نظر استراتژی، برنامه‌ریزی بلندمدت اصلاً امکان‌پذیر نیست.

اکنون تمام جهان در مورد رشد و توسعه اقتصادی صحبت می‌کنند و کشورها باید مسیر روشنی داشته باشند. وضعیت فعلی آمریکا کاملاً واضح است، هیچ کس نمی‌تواند وضعیت آن را در دو سال آینده یا چهار سال آینده پیش‌بینی کند. و اینکه فردی غیرمنطقی و غیرقابل اعتماد مانند ترامپ می‌تواند رئیس جمهور شود و اطرافیان او نیز آشفته هستند.

حتی اگر آمریکا به این زودی‌ها سقوط نکند، اما آمریکا در نظر مردم عادی، نخبگان و رهبران کشورهای سراسر جهان، دیگر یک کشور قابل اعتماد نیست.

• جنگ تجاری ترامپ به نوعی باعث تقویت همبستگی و همکاری جهانی شده است

هوانگ جینگ: سخنان استاد لیو مرا به یاد سخنرانی تحلیف ریگان انداخت که در آن جمله‌ای چینی را نقل کرد: "اداره یک کشور بزرگ مانند پختن یک ماهی کوچک است"، اما بسیاری از آمریکایی‌ها آن را درک نکردند و از من پرسیدند که منظورش چیست. من گفتم، "پختن یک ماهی کوچک" مانند سرخ کردن یک ماهی است، شما نمی‌توانید آن را مدام برگردانید، وگرنه ماهی هنوز نپخته، تکه تکه می‌شود. و اکنون ترامپ در حال "پختن یک ماهی کوچک" است، مدام آن را برمی‌گرداند و باعث شده است که کل اعتبار آمریکا از بین برود.

به یاد دارم که جوزف نای قبلاً مقاله‌ای نوشت و گفت که قدرت نرم آمریکا به پایان رسیده است. کسی که اعتبار نداشته باشد، نمی‌تواند پایدار بماند و اینکه یک کشور بزرگ مانند آمریکا اعتبار نداشته باشد، چیز بسیار بدی است. بنابراین من کاملاً با نظر استاد لیو موافقم و دلیل اصلی بی‌اعتباری آمریکا، عدم قطعیت عظیم سیاسی و اقتصادی داخلی آن است.

استاد دینگ همواره می‌گفتند که آمریکا در حال افول است و حتی برخی به همین دلیل به شما حمله کرده‌اند، اما اکنون به نظر می‌رسد که سخنان شما تأیید شده است. راستش را بخواهید، برای چین، ما نیز نمی‌خواهیم شاهد سقوط ناگهانی این کشور هژمون باشیم، زیرا در آن صورت، اثرات سرریز آن فاجعه‌بار خواهد بود. نظر استاد دینگ در این مورد چیست؟

دینگ بیفان: به نظر من این مسئله نسبتاً خطرناک است، زیرا وضعیت ایالات مختلف آمریکا یکسان نیست. به عنوان مثال، غرب میانه آمریکا عمدتاً صادرکننده محصولات کشاورزی است و ضربه بیشتری خورده است. چین در اصل بزرگترین بازار صادرات محصولات کشاورزی آن بود. اکنون که چین محصولات کشاورزی آن را وارد نمی‌کند، هزینه کشاورزان آمریکایی به شدت افزایش خواهد یافت و برخی از مزارع ممکن است ورشکسته شوند یا مجبور به درخواست یارانه شوند.

مدتی پیش، برخی از ایالت های آمریکا مواضع نزدیک به چین گرفتند، به عنوان مثال، فرماندار کالیفرنیا گفت که می‌خواهد تعرفه‌های جداگانه وضع کند. البته، در حال حاضر این یک شوخی است، زیرا قانون اساسی آمریکا مقرر می‌دارد که حق تجارت فقط در اختیار دولت فدرال است و دولت‌های محلی چنین حقی ندارند. اما اگر جنگ تعرفه‌ای چین و آمریکا همچنان تشدید شود و منافع ایالت‌ها به شدت از هم جدا شود، در نهایت چگونه پایان خواهد یافت؟

ارتش آمریکا ارتشی تحت فرمان دولت فدرال است، اما به دلیل مسئله مهاجرت، ایالت‌های آمریکا نیز گارد ملی خود را دارند، بنابراین آیا در نهایت اوضاع به جنگ داخلی آمریکا منجر خواهد شد؟ این نیز مشخص نیست. اگر ایالت‌هایی که به شدت متضرر شده‌اند متحد شوند و شورش کنند، دولت آمریکا چگونه آن را حل خواهد کرد؟

هوانگ جینگ: من شخصاً هم همین نظر را دارم. در مقایسه با قرن گذشته، اخیراً دو گرایش آشکار در آمریکا دیده می‌شود:

اول، مهاجرت سیاسی. به عنوان مثال، قبلاً من از کالیفرنیا به تگزاس نقل مکان کردم، زیرا به دنبال کار و زندگی بهتر بودم. این نوع مهاجرت به دلیل مسائل اقتصادی بود. اما مهاجرت کنونی به دلایل سیاسی است. به عنوان مثال، من یک زن در تگزاس هستم که دیدگاه‌های لیبرالی قوی دارم و می‌خواهم سقط جنین کنم، اما تگزاس اجازه نمی‌دهد، بنابراین به ماساچوست یا کالیفرنیا نقل مکان می‌کنم.

به همین ترتیب، اگر من در ماساچوست باشم و تعداد زیادی اسلحه دوست داشته باشم و داشته باشم، اما این ایالت محدودیت‌های زیادی برای حمل سلاح من وضع کند، برای برآورده کردن خواسته‌هایم به ایالت‌های محافظه‌کاری مانند تگزاس و یوتا مهاجرت می‌کنم. این بدان معناست که مردم نه به دلیل مسائل اقتصادی، بلکه به دلایل سیاسی مهاجرت می‌کنند.

نتیجه این پدیده این است که قرمزها قرمزتر و آبی‌ها آبی‌تر می‌شوند و تقابل غیرقابل حل می‌شود. این تقابل نه تنها بین افراد، بلکه بین مناطق، بین ایالت‌های محافظه‌کار و ایالت‌های لیبرال، بین ایالت‌های دموکرات و ایالت‌های جمهوری خواه نیز وجود دارد.

دوم، تقابل بین دولت‌های ایالتی و دولت فدرال به طور فزاینده‌ای در حال افزایش است. آمریکا یک نظام فدرال دارد و دولت‌های ایالتی قدرت مشخصی برای مقاومت در برابر دولت فدرال دارند. به عنوان مثال، در مسئله مهاجرت، گارد ملی ایالتی و ارتش فدرال با هم درگیر شده‌اند. مثال دیگر

اینکه، پیش از روی کار آمدن ترامپ، برخی از دادگاه‌های ایالتی ترامپ را مجرم شناختند، اما در نتیجه توسط دیوان عالی آمریکا نقض شد.

این دو گرایش واقعاً خطرناک هستند.

ما بالاخره در یک دهکده جهانی زندگی می‌کنیم. ترامپ در این حمله به 180 کشور و منطقه، حتی پنگوئن‌ها را نیز شامل شد. در چین شرایطی، چین و سایر مناطق که همواره بر مسئولیت قدرت‌های بزرگ تأکید داشته‌اند، چه نقش مثبت و سازنده‌ای در حفظ ثبات و توسعه صلح‌آمیز جهان می‌توانند ایفا کنند؟ بالاخره خواسته‌های ما توسعه، ثبات و صلح است.

نظام جهانی کنونی واقعاً دچار تغییرات ساختاری شده است. از زمان انقلاب صنعتی، تمام قدرت‌های بزرگ در غرب بودند، از جمله آلمان، فرانسه و بریتانیا. اما اکنون، از چهار قدرت بزرگ چین، هند، آمریکا و روسیه، سه کشور چین، هند و روسیه در جنوب و شرق قرار دارند. این اولین بار است که غرب فقط یک قدرت بزرگ، یعنی آمریکا را دارد. در حالی که چین، هند و روسیه مدت‌ها پیش پلتفرم‌های تبادل نهادی ایجاد کرده‌اند - سازمان همکاری شانگهای و بریکس - و هر سه کشور بنیانگذار آنها هستند.

یکی دیگر از بزرگترین ویژگی‌ها این است که از زمان انقلاب صنعتی، آنچه روابط قدرت‌های بزرگ غربی را هدایت کرده، تقابل و درگیری بوده است. در حالی که روابط بین چین و هند و بین چین و روسیه عمدتاً نه درگیری بلکه تبادل، هماهنگی و حتی همکاری بوده است. نمونه بارز آن مسئله مرزی چین و هند است. در طول ده‌ها سال، حتی از چوب و چماق هم استفاده شده است، اما هیچ گلوله‌ای شلیک نشده است، که نشان می‌دهد هر دو طرف بسیار خویشتن‌دار هستند.

روابط بین این سه قدرت جنوبی مبتنی بر همکاری است و این یکی از تغییرات بزرگ است. تغییر بزرگ دیگر این است که اگرچه سازمان همکاری شانگهای و بریکس در جنوب جهان قرار دارند، اما این سازمان‌ها بزرگترین کشورهای دارای منابع و کشورهای کشاورزی را شامل می‌شوند. به عنوان مثال، در مورد بریکس، روسیه یک قدرت کشاورزی بزرگ است و برزیل، هند و آفریقای جنوبی نیز عضو آن هستند. چین هم یک قدرت بزرگ در منابع و هم یک قدرت بزرگ در کشاورزی است. مواد اولیه مورد نیاز برای توسعه زندگی اساسی، همه در کشورهای بریکس وجود دارد.

در چنین زمینه‌ای، آیا جنگ تجاری ترامپ به نوعی باعث تقویت همبستگی و همکاری بین کشورهای جنوب جهانی شده است و در عوض ممکن است اثر جدیدی ایجاد کند؟

جهان سه موج بزرگ صنعتی شدن را تجربه کرده است. اولین موج که در دهه 1760 آغاز شد، تحت سلطه بریتانیا بود و بیش از 40 میلیون نفر در بریتانیا را در بر گرفت. دومین موج صنعتی شدن در اواخر دهه 1860، به رهبری آمریکا و آلمان، حدود 400 تا 500 میلیون نفر را در بر گرفت. از زمان اصلاحات و گشایش چین، سومین موج صنعتی شدن به رهبری چین در آسیا و اقیانوسیه آغاز شده و کشورهایی مانند چین، هند، اندونزی و مالزی و سایر کشورهای آسیا و اقیانوسیه را تحت تأثیر قرار داده است که در مجموع حدود 4 میلیارد نفر جمعیت دارند. اقدامات ترامپ به نوعی انزوای خودخواسته است، نه "چین به علاوه یک"، بلکه "آمریکا به علاوه یک".

آیا این امر ممکن است به خیر منجر شود؟ آیا ممکن است یک روند جدید یا تمایل به اتحاد همه طرفها ایجاد شود؟ اگر چنین است، چه سازوکارها و مسیرهایی برای حل این مسئله مورد نیاز است؟ اسناد لیو، لطفاً ابتدا نظر خود را بیان کنید.

لیو یانگ‌شنگ: به نظر من سیاست، از جمله ژئوپلیتیک، هنوز مبتنی بر اقتصاد است. چرا این همه کشورهای در حال توسعه به چین نزدیک‌تر می‌شوند؟ دلیلش این است که همه آنها در زنجیره تأمین جهانی چین شرکت دارند. به عنوان مثال، کشورهای آسه آن به جز فیلیپین، اساساً بخشی از زنجیره تأمین چین هستند. آنها یک زنجیره تأمین جامع ندارند که بتوانند محصولات را از ابتدا تا انتها به طور کامل تولید کنند، بلکه فقط قطعات یدکی یا برخی از محصولات نیمه‌تمام ارائه شده توسط چین را پردازش می‌کنند. بنابراین، در واقع، بنیان اقتصادی کل کشورهای آسه آن با چین گره خورده است.

آمریکای جنوبی نیز در واقع با چین گره خورده است. سطح صنعتی شدن آمریکای جنوبی بسیار پایین است، اما تولید انبوه کالاهای اساسی، از جمله محصولات کشاورزی، در آنجا انجام می‌شود. به عنوان مثال، در مورد سویا، چین تعرفه بر آمریکا وضع کرده است، مهم نیست، هر چقدر سویا که چین بخواهد، برزیل می‌تواند تأمین کند.

علاوه بر این، آفریقا نیز وجود دارد. در دو سال گذشته، آفریقا نیز شروع به مستقل‌تر شدن کرده است. آنها مواد معدنی را برای کارخانه‌های چینی فراهم کرده‌اند.

سرعت نزول اروپا نسبتاً سریع است، زیرا قیمت انرژی بسیار بالاست. آنها با رد انرژی روسیه و خرید گاز طبیعی مایع آمریکا، دست به خودکشی زده‌اند.

از نظر بنیان اقتصادی، روابط چین با جنوب شرق آسیا، آفریقا، آمریکای جنوبی، خاورمیانه و آسیای مرکزی نزدیک‌تر می‌شود. در "بیانیه مطبوعاتی مشترک سیزدهمین نشست وزیران اقتصاد و تجارت

چین، ژاپن و کره جنوبی" نیز به حفظ گفتگوها در مورد تسریع مذاکرات توافقنامه تجارت آزاد چین، ژاپن و کره جنوبی اشاره شده است. بنابراین مناطق بزرگ جهانی با نفوذ چین در حال گسترش هستند. این مناطق رو به گسترش، نماینده ارز و کالا هستند، نه اسکناس‌های آمریکا. به نظر من، برای چین، بنیان نسبتاً محکمی وجود دارد و اگر بتواند بنیان اقتصادی خود را مستحکم کند، از نظر سیاسی در بلندمدت مشکلی نخواهد داشت.

• جنگ تعرفه‌ای مانع روند چندقطبی شدن نمی‌شود و چین مسئولیت یک قدرت بزرگ را نشان می‌دهد

هوانگ جینگ: بله، بنیان اقتصادی تعیین کننده رونای آگاهی است. من کاملاً با نظر استاد لیو موافقم. نظر استاد دینگ در این مورد چیست؟

دینگ بیفان: من نیز از نظر استاد لیو حمایت می‌کنم. آمریکا اساساً خود را از نظام تجارت جهانی منزوی کرده است. جنگ تجاری آمریکا علیه همه کشورها و مناطق است و می‌گوید همه کشورها و مناطق از من سوءاستفاده می‌کنند، بنابراین من باید بر همه آنها مالیات وضع کنم. در حالی که این کشورهای در حال ظهور منافع مشترک زیادی دارند و مایلند از طریق همکاری به برد-برد دست یابند، از جمله هند.

هند نیز پیش از این دچار برخی توهمات شده بود. زیرا در دوران بایدن، آمریکا می‌خواست هند را وارد به اصطلاح "استراتژی هند-اقیانوس آرام" خود کند. برخی از استراتژیست‌های هند در آن زمان نیز خوشحال بودند و فکر می‌کردند که آمریکا به ما اهمیت می‌دهد و اگر ما با آمریکا همراهی کنیم، منافع زیادی کسب خواهیم کرد. بنابراین، در آن زمان هند گاهی اوقات نسبتاً فعالانه در به اصطلاح "استراتژی هند-اقیانوس آرام" شرکت می‌کرد و در برخی تمرینات نظامی نیز شرکت می‌کرد. پیش از این نیز ایده ایجاد "سازوکار چهارجانبه" آمریکا، هند، استرالیا و ژاپن وجود داشت.

اما پس از روی کار آمدن ترامپ، استراتژیست‌های هند متوجه شدند که اوضاع آنطور که آنها تصور می‌کردند پیش نرفته است. اخیراً بسیاری از آنها شروع به صحبت علنی در این مورد کرده‌اند و مقالاتی منتشر کرده و خواستار آن شده‌اند که چین و هند حاکمان واقعی "قرن آسیا" هستند. آنها همچنین معتقدند که قرن بیست و یکم دیگر "قرن آمریکا" نیست، بلکه "قرن آسیا" است و دستیابی به ظهور مشترک برای چین و هند سودمند است.

در حال حاضر چین و هند اساساً در مورد کنترل مرزها به توافق ضمنی رسیده‌اند و در فعالیت‌هایی مانند گشت‌زنی در مرزها باید از برخورد و اصطکاک اجتناب شود. بنابراین، اگرچه رقابت مشخصی

بین چین و هند وجود دارد، اما جنبه‌های همکاری از جنبه‌های رقابت بیشتر است. همه متوجه شده‌اند که جهان در حال تغییر است و این روند بزرگ اساساً به سختی قابل تغییر است، در حالی که آمریکا در حال حاضر یک دولت غیرمنطقی دارد.

چین، هند و روسیه فاقد آن نوع تضاد منافع و تمایل به تقابل هستند. علاوه بر این، چین با سازمان همکاری شانگهای کل آسیای مرکزی و غیره را به هم متصل کرده است. اگر پس از پایان مناقشه روسیه و اوکراین، اروپا نیز بتواند به این دایره بزرگ کشیده شود، پس از ثبات اوراسیا، حضور یا عدم حضور آمریکا در آن چندان مهم نخواهد بود.

نمودار: تغییر سهم تولید ناخالص داخلی چین (آبی)، آمریکا (نارنجی) و اتحادیه اروپا (قرمز) از اقتصاد جهانی از سال 1980، بر اساس شاخص برابری قدرت خرید منبع: صندوق بین‌المللی پول
اگر به نقشه جهان نگاه کنیم، آمریکا ذاتاً "در گوشه‌ای امن" قرار دارد، یعنی در یک جزیره بزرگ. مرکز واقعی جهان اوراسیا است. در اوراسیا، تا زمانی که ما منافع را به طور عادلانه توزیع کنیم و همه احساس کنند که توسعه ما منافع مشترک دارد و منافع حاصل از همکاری بسیار بیشتر از منافع حاصل از تقابل یا درگیری است، دستیابی به توافق نسبتاً آسان خواهد بود.

بنابراین از این منظر، من نسبتاً خوشبین هستم.

هوانگ جینگ: از نشست شانگری-لا در سال گذشته، یک سیاست یا ژست آشکار چین این بوده است که به هیچ وجه اجازه نخواهد داد جنگ به آسیا و اقیانوسیه کشیده شود و این مسئولیت بزرگی است. ما می‌دانیم که 61 درصد جمعیت جهان در آسیا و اقیانوسیه زندگی می‌کنند، 55 درصد اقتصاد جهان در آسیا و اقیانوسیه است و 70 درصد نیروی محرکه توسعه اقتصادی جهان از آسیا و اقیانوسیه می‌آید. اگر اروپا نیز به آن اضافه شود، این یک جهان واقعاً عادی خواهد بود و جهانی که توسط یک جزیره بزرگ اداره شود، غیرعادی است.

در دو سه جمله خلاصه کنید که نظر ما در مورد وضعیت کنونی و آشفتگی بزرگ ناشی از جنگ تعرفه‌ای ترامپ چیست.

لیو یانگ‌شنگ: به طور کلی، به نظر من آمریکا بار دیگر چاه می‌کند و خودش در آن می‌افتد، اما چاره‌ای ندارد و باید اقدامات ویژه‌ای را انجام دهد، در غیر این صورت نمی‌تواند مشکلات خود، مانند بدهی ملی را حل کند. مضحک این است که روش‌های دزدی پول قبلاً مطرح شده است، که نشان می‌دهد آمریکا به بن‌بست رسیده است. تمام جهان این را به طور فزاینده‌ای واضح می‌بیند.

دینگ بیفان: آمریکایی‌ها این بار خود کرده را علاج نیست. او این حقه را برای حل مشکلات مالی خود و افزایش درآمد مالیاتی ابداع کرد. ترامپ تصور می‌کرد که تعرفه‌ها هزینه‌ای است که کشورهای دیگر باید به آمریکا پردازند. اما مطالعه‌ای که توسط مؤسسه اقتصاد بین‌الملل پترسون در سال گذشته انجام شد، نشان داد که در پنج سال گذشته، 92 درصد هزینه دور قبلی جنگ تعرفه‌ای ترامپ را خود آمریکایی‌ها متحمل شده‌اند.

آمریکا کالاها را از چین وارد می‌کند و 92 درصد هزینه تعرفه‌ها را مصرف‌کنندگان و واردکنندگان آمریکایی پرداخت می‌کنند و فقط 8 درصد آن را تولیدکنندگان چینی پرداخت می‌کنند. اگر این بار ادامه دهند، منافع زیادی نخواهد داشت.

در حال حاضر برخی از صاحبان سوپرمارکت‌های بزرگ آمریکایی به چین آمده‌اند و از تأمین‌کنندگان چینی خواسته‌اند که بار تعرفه‌ها را تقسیم کنند، که به معنای التماس است. اما تولیدکنندگان چینی در واقع اصلاً به آنها اهمیت نمی‌دهند و بعید است که با درخواست آنها موافقت کنند. حتی اگر برخی از تولیدکنندگان چینی حاضر به تقبل بخشی از آن شوند، مسئولیت زیادی را بر عهده نخواهند گرفت.

ترامپ در واقع متوجه نشده است که پشم از گوسفند می‌آید و نه گوسفند طرف مقابل، بلکه گوسفند خود شما. انجام این کار فقط رکود و مشکلات اقتصادی آمریکا را تشدید می‌کند و آمریکا را واقعاً از مشکلاتش بیرون نمی‌آورد. او ظاهراً یک سری محاسبات دفتری انجام داده و فکر می‌کند که می‌تواند از طریق تعرفه‌ها بیش از 400 میلیارد دلار درآمد مالیاتی افزایش دهد و بسیاری از مشکلات را حل کند. اما اگر این درآمد در واقع توسط خود آمریکایی‌ها پرداخت شود و فقط به روش دیگری مالیات جمع‌آوری شود، این کار زیان‌بار است.

هوانگ جینگ: جنگ تعرفه‌ای ترامپ حداقل یک چیز را نشان می‌دهد: جهانی که تحت سلطه هژمونی آمریکا بوده است، در حال افول و حتی نابودی است. جنگ تعرفه‌ای ترامپ علیه جهانی شدن، دقیقاً نشان می‌دهد که جهانی شدن و جهان چندقطبی غیرقابل توقف هستند.

هزاران کشتی از کنار کشتی غرق شده می‌گذرند و بهار در پیش روی درخت بیمار است. در این جنگ تعرفه‌ای، همه نه تنها آمریکایی را دیدند که در برابر کل جهان شکست خورده و همچنان به دنبال حفظ هژمونی است، بلکه چینی را نیز دیدند که مسئولیت یک قدرت بزرگ را بر عهده دارد و مایل به

ترویج صلح، توسعه و همکاری است. چین اکنون نیز پرچمدار است و مسئولیت یک قدرت بزرگ را بسیار واضح نشان می‌دهد و به نظر من این امید آینده است.

پایان